

رنجبر

ارگان مرکزی حزب رنجبران ایران

دوره سوم

دی ۱۳۸۷ - شماره ۴۵

سال ۲۹

دیدگاه : بحران مالی نظام **جهانی سرمایه!** - بخش دوم

"تغییر"، اما در کدام **جهت!**

بحران امپریالیسم آمریکا : شکست و ناکامی در **هژمونی طلبی**

شعله‌های مبارزاتی ۱۶ آذر، روز دانش‌جو خاموش نشدنی است!

کمونیستها و مبارزات کارگری در ایران

۱۶ آذر، روز دانش‌جو فرامی‌رسد. این روز یادآور مبارزات درخشان دانش‌جویان ایران در داخل و خارج کشور در بیش از ۵۵ سال گذشته علیه نظام‌های دیکتاتوری و سرکوبگر سلطنتی و جمهوری اسلامی از یک سو و مداخلات امپریالیستی در ایران از سوی دیگر است.

چنین روزی به حق نه تنها توسط دانش‌جویان و دانش‌آموزان ایرانی، بلکه توسط کارگران و زحمت‌کشان و کلیه انسان‌هایی که از استثمار و ستم مرتجعان حاکم بر ایران و امپریالیسم رنج می‌برند، گرامی داشته می‌شود.

مبارزات حق طلبانه‌ی دانش‌جویان (به

بقیه در صفحه چهارم

هل من مبارز طلبیدن بورژوا-لیبرال‌های سلطنت طلب!

آقای داریوش همایون درکنگره هفتم حزب مشروطه ایران و درشرایطی که کوس رسوائی نظام سرمایه‌داری درعالی‌ترین مرحله‌ی تکاملی‌اش - انحصارات فراملی نئولیبرالیستی - برسر هرکوی و برزن نواخته می‌شود و این نظام در بحران همه‌جانبه‌ای گرفتار شده و با کشیدن آخرین دینارها از مالیات‌ها و پس اندازهای مردم از بانکها و ریختن آنها به جیب کلان سرمایه‌داران، شکاف بین فقر و ثروت را به ارقام دهها و صدها برابر نسبت به کمتر از نیم قرن گذشته رسانیده‌است، به اوتویی نظام سرمایه‌داری

بقیه در صفحه چهارم

و درپرتوآن تلاش می‌کنند تا مبارزات کارگری را درمسیر درستی هدایت کرده و دچار سردرگمی نشود؛ اما این تلفیق تئوری با پراتیک زمانی موفق خواهدشد که شرایط مشخص لحظه‌ای که مبارزه طی آن جریان دارد به‌دقت تاحدممکن علمی تشخیص داده شده و لذا حکم مشخص درمورد چه‌گونه‌گی پیشبردآن صادرشود. درغیراین صورت تلفیق قالبی و دکماتیک تئوری با پراتیک مشخص راه را به یک جانبه‌گری اپورتونیستی راست و چپ و مشخصا انارشسیسم و یا دنباله روی کورکورکورانه ازتئوری گشانده و خدمتی به مبارزات کارگران نخواهدکرد. به‌علاوه، درهرحالتی درستی سیاستها و رهنمودهای ارائه شده

بقیه در صفحه دوم

یکی از خصوصیات بارز برخورد کمونیستی به خواستها و مبارزات کارگران، هم راهی با این خواستها، پشتیبانی و شرکت دراین مبارزات، برجسته کردن نکات مثبت و نقد رقیفانه نکات منفی مشخص آنها است. این مبارزات از وضعیت عینی و مادی که کارگران درآن قراردارند یعنی ازشرایط مشخص استثمار و ستمی که برآنها اعمال می‌شود برخاسته و آنان را به‌منظور دفاع از حقوق مسلم و پای‌مال شده‌ی خویش به میدان مبارزه می‌کشاند و به‌دور از هر نوع فانتزی و سیاست بازی است.

درست است که کمونیستها باجمع‌بندی از پراتیک مبارزات طبقاتی، به تئوری انقلابی تکامل یابنده این طبقه دست یافته

هجوم افسارگسیخته به وضعیت معیشتی طبقه کارگر!

به سرمایه‌داران عملا به حالتی کاملا فلج درآورده‌است. ماده ۲۱ قانون نیم بند کار چنان می‌کند که "قرارداد کار به یکی از طرق زیر خاتمه می‌یابد:

- الف - فوت کارگر؛
 - ب - بازنشستگی کارگر؛
 - ج - ازکارافتادگی کلی کارگر؛
 - د - امضاء قراردادهای کاری موقت و عدم تصریح یا ضمنی تجدید آن؛
 - ه - ...
 - و - استعفای کارگر."
- طبق ماده الحاقی (بند ز) باکاهش تولید و

بقیه در صفحه ششم

دولت جمهوری اسلامی ایران، پس از چوب حراج زدن به دارائیهای عمومی از طریق پیاده کردن اصل ۴۴ قانون اساسی درمورد خصوصی سازی که نتیجه‌اش عملا حاتم بخشی صنایع کشور به آقاها و آقازاده‌ها ، ازکارافتادن بسیاری از کارخانه ها به منظور فروش زمین آنها و یا ساختمان سازی که درآمد بیشتری را نصیب صاحبان جدید کارخانه ها کرده و در عین حال دهها هزار نفر کارگر را به روزگار سیاه کشاند، اینک با اضافه کردن بند (ز) به ماده ۲۱ قانون کار، دیگر دست کارفرمایان را در استخدام و بستن قراردادهای کاری باکارگران، بازگذاشته و این ماده از قانون کار نیم بند را در خدمت

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



کمونیسست ها - بقیه از صفحه اول

به جنبش کارگری، زمانی مشخص می‌شود که در عمل با به‌کار بستن آنها، مبارزات باموفقیت هم راه شده و کارگران با پیروی از آن سیاست به پیروزی رسیده‌باشند و به همین علت هم پراتیک معیار سنجش حقیقت نسبی در مبارزات طبقاتی است.

همچنین، در مبارزات طبقاتی و در هر وضعیتی، اکثراً تضادهای چندی حول آن مبارزات موجودند که بدون شناخت دقیق از آن تضادها و بدون توانایی حل یک به یک آنها، پیشبرد مبارزه در مسیر درست اعتلای جنبش کارگری و در جهت کسب قدرت توسط آن، ممکن نیست. به دیگر سخن به هنگام تلفیق تئوری با پراتیک، اولین مسئله‌ای که جلو پای کمونیستها در تحلیل مشخص از شرایط مشخص قرار می‌گیرد، بررسی تضادهای موجود در برابر جنبش کارگری در هر جامعه و پیدا کردن سیاستها و شیوه‌های مشخص حل آنها می‌باشد.

بر اساس این نکات عام، به بررسی برخورد مشخص کمونیستها به وضعیت مشخص مبارزه‌ی طبقاتی کارگران در ایران در اوضاع کنونی می‌پردازیم:

در جنبش سیاسی نیروهای چپ و کمونیست در ایران همه می‌دانند سالها است که به دلیل عدم پرداخت مزدهای معوقه، بی‌کارسازیها و دیگر خواسته‌های مبرم کارگری، کارگران به صورتهای مختلف از توسل به قانون کار و شکایت کردن از کارفرما به مراجع مختلف نظیر وزارت کار و مجلس و رئیس‌جمهور گرفته تا ترتیب دادن تحصن، اعتراض، اعتصاب، راه بندان، توقیف کارفرما در کارخانه و نهایتاً بیرون راندن کارفرما از کارخانه و به‌دست گرفتن اداره امور آن و غیره را در پیش گرفته‌اند و اکثراً نیز با نیروهای سرکوب‌گر رژیم که مدافع منافع صاحبان کارخانه‌ها هستند روبه‌رو گشته، مورد تهدید، ضرب و شتم، دستگیری و زندان قرار گرفته و حتی بعضاً با آتش‌باری نیروهای مسلح رژیم جان باخته‌اند.

خصوصیات سرکوب‌گر و ضدکارگری رژیم باعث شده‌است که کارگران در این مبارزات نتوانند عمده‌تا به پیروزی دست یابند. در عین حال استثمار و ستم همراه با تورم و گرانی وضعیت معیشتی خانواده‌های کارگری را به سطح چنان نازلی رسانده که کارگران زیر خط فقر زنده‌گی کرده و برای تامین نان بخورونمیر خانواده، دست

به اضافه کاری و کارهای دوشیفتی زده و از نظر روحی و جسمی به شدت عذاب کشیده و تعداد خودکشی، امراض روانی و فرسوده‌گی در میان آنها گسترش روزافزونی یافته‌است.

در عین حال، در جریان مبارزه در کارخانه‌ها و مراکز خدماتی جداگانه - اما برای خواسته‌هایی مشخص - کارگران متوجه این امر شده‌اند که "یک دست بی‌صدا است" و اتحاد کارگران برای رسیدن به پیروزی در مورد خواست مبارزاتی مشخص‌شان، هرچه بیشتر ضرورت یافته‌است. این خواست در شعار "تشکل حق مسلم ماست!" تبلور یافته و کارگران بیش از پیش به ایجاد تشکل سراسری مستقل خود پی برده‌اند. در این نبرد تشکل‌یابی، کارگران حتا در حد ایجاد تشکل سندیکائی مستقل از دولت و کارفرما در یک واحد تولیدی یا خدماتی، با سرکوب شدید نیروهای مسلح و امنیتی رژیم روبه رو شده و همه شاهد هستند که ایجاد سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه و شرکت نی‌شکر هفت تپه با چه زحمت کشیدنها و مقاومت‌هایی از جانب کارگران در برابر رژیم همراه بوده و فعالان کارگری این دو شرکت به دلیل تلاش برای تشکل‌یابی مستقل خود، با زندان و محاکمه و شکنجه و اخراج از کار مواجه شده‌اند.

پشتیبانی از خواسته‌ها و سازمان‌یابی کارگران و شرکت در مبارزات آنان، وظیفه‌ی بی‌چون و چرای کمونیستها است. در عین حال کمونیستها از طریق این پشتیبانی و شرکت در مبارزات کارگری است که باید در صورت نادرست بودن حرکت یا شعارهای مبارزاتی کارگران، به نقد آن بپردازند و زمینه‌های درست مبارزاتی را به کارگران نشان دهند. حال ببینیم در عمل به مبارزات کارگری چگونه برخورد می‌شود: کارگران برای متشکل شدن دست به ایجاد سندیکا می‌زنند. اما این امر از جانب برخی از افراد و تشکلهای چپ مورد رد و طرد قرار می‌گیرد. استدلال این است که چون سندیکا ضد سرمایه‌داری نیست و در چهارچوب این نظام عمل می‌کند، پس بد است و شورا که خواست سیاسی بیشتر داشته و ضد سرمایه‌داری است خوب است!

این حضرات اولاً سندیکارا که تشکل پایه‌ای کارگری است که در آن کارگران می‌آموزند متشکل شده و از حقوق خود در برابر تجاوزات بورژوائی دفاع کنند، با خواسته‌های مشخص صنفی و سیاسی، با سندیکالیسم

که سیاستی رفرمیستی در جنبش کارگری است، یک‌سان دانسته و با این تشکل مخالفت می‌کنند. امری که مغایر با موضع کمونیستی در دفاع از سازمان‌یابی و مبارزات کارگری است. ثانیاً تشکیل شوراهای کارگری که در سطح پیش رفته‌ای از آگاهی و مبارزات و قدرت‌یابی کارگران و از جمله خیزش آنها برای کسب قدرت سیاسی در ایران می‌باشد را در شرایطی که هنوز وجود تشکل کارگری در حد سندیکائی نیز نادرست، تبلیغ می‌کنند. این برخورد از بالا به مبارزات کارگری و عدم تشخیص شرایطی که این مبارزات در آن جریان دارند، نشان می‌دهد که پیشنهاددهندگان ایجاد شورا با خواسته‌های جامعه کارگری به شدت بی‌گانه‌اند - فراموش نکنیم که دیکتاتوری و ولایت فقیه بدترین نوع سرکوب‌گری نظام بورژوائی را با خود حمل می‌کند و دولت مذهبی بدترین نوع فاشیسم را نمایندگی می‌نماید. این حضرات، آنارکوسندیکالیست و یا آنارکوشورائیستهائی هستند که اتفاقاً از موضع "چپ" در عرصه‌ی تشکل‌یابی، به آن‌جا می‌رسند که در شرایط عملی نبودن نظراتشان در جنبش کارگری، میدان را برای رفرمیستهای سندیکالیست در مبارزات طبقاتی، باز می‌گذارند. چون که تشکل شوراهای واقعی کارگری با توجه به عدم توازن قوای طبقاتی بین طبقه کارگر و بورژوازی، تخیلی است و طبقه کارگر هم اعتنائی به این رهنمود آنارکوسندیکالیستها نکرده و مبارزات خود را پیش می‌برد. تشکلهای طبقه‌ی کارگر در اشکال بسیار متنوعی از صندوقهای همیاری گرفته تا سندیکا، کمیته‌های کارخانه، مجامع عمومی، تا شورا و بالاخره حزب بروز می‌کند. اما توده‌ای ترین این تشکلهای سندیکا و در شرایط مساعد تر شورا می‌باشد. نفی سازمان‌یابی طبقه کارگر در سطوح مختلف، درکی به

غایت یک جانبه و تخیلی است. کمونیستها مخالف غلبه سندیکالیسم بر جنبش کارگری می‌باشند و با توجه به تجارب تاریخی این نوع مبارزات رفرمیستی و غیر رهائی بخش بوده و مضرات آن را به کارگران گوشزد می‌کنند. چون که خواسته‌های کارگران را در چهارچوب نظام استثمار سرمایه‌داری محصور می‌کند.

کمونیستها در عین حال روی ضرورت استقلال تشکل کارگری از دولت و کارفرما، رد کمیسیونهای سه جانبه "دولت - کارفرما - کارگر" در تصمیم‌گیری راجع به خواسته‌های کارگری، رد قرار گرفتن زیر نظرات اصلاح طلبان داخل و خارج دولت،

پارلمانتاریسم وسیله‌ای در خدمت حاکمیت استثمارگران!



ضد سرمایه‌داری ذکر می‌کنند و مبارزات کارگران را برای ساختن سندیکا زیر علامت سوال می‌برند و تنها شوراهای کارگری را تشکل ضد سرمایه داری معرفی می‌نمایند و دست آخر هم حزب سیاسی پیشرو طبقه کارگر را با برجسب "رفرمیسم چپ" نفی می‌کنند و با انقلابی‌گری کاذب، تصرف کارخانه‌ها را در زمانی که کارگران حتماً از داشتن حداقل تشکل سندیکائی محرومند، امری ممکن قلمداد می‌نمایند، بدون این که ابعاد این حرکت را مشخص سازند. با چنین دیدگاهی آنها از مبارزات مطالباتی کارگران در مورد پرداخت مزدهای معوقه و افزایش مزد، به بهانه‌ی این‌که این خواسته‌ها در چارچوب نظام سرمایه‌داری است، نباید دفاع کنند و تو حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

خرده بورژوازی چپ ایران در صحنه‌ی سیاسی، ناشی از گسترده‌گی طبقاتی اش، بعضاً نقش انحرافی را در پیشبرد جنبش کارگری ایفا نموده است. زمانی که عناصر پیشرو طبقه‌ی کارگر در ایران با خط کثی با رویزیونیسم مدرن برای ایجاد حزب کمونیست دست به فعالیت زدند، آنارشیزم چپ، تحت عنوان "موتور کوچک (مبارزه مسلحانه) موتور بزرگ را (جنگ مسلحانه و یا قیام توده‌ای) به حرکت درمی‌آورد" به نقش حزب پیشرو سیاسی رهبری کننده طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش در مبارزه مسلحانه کم بها داده و ایجاد آن را به آینده نامعلوم حواله دادند. و اینک آنارشیزم راست در قالب نفی حزب و همه‌چیز از طریق شورا و بعضاً تکیه به ضرورت وجود فرقه‌های گوناگون چپ و نه حزب واحد طبقه کارگر ایران، با برجسب "رفرمیسم چپ" و "فرقه‌گرایی"، به مخالفت با ایجاد حزب برخاسته است.

پیشروان طبقه کارگر در ایران بدون تسویه حساب با این گرایش‌های نادرست، و بدون پایان دادن به فرقه‌گرایی از طریق ایجاد حزب کمونیست واحد و سراسری ایران، قادر به پیشبرد آگاهانه و مصممانه جنبش‌های کارگری و توده‌ای در سرنوشت رژیم سرمایه داری حاکم در ایران نخواهند شد. کارگران ایران نیز باشم طبقاتی تیزخود، هرگز به دنباله‌روی از نظرات انحرافی رفرمیستی و آنارشیزمی نخواهند رفت. چنین است حکم تاریخی جنبش کارگری آگاه و پیشرو.

۲۶ آذر ۱۳۸۷ - ک. ابراهیم



رد سیاست صرفاً رفاهی و سکوت در مقابل خواسته‌های دموکراتیک و سیاسی کارگران و زحمت‌کشان و نهایتاً ضرورت براندازی نظام سرمایه‌داری پافشاری می‌نمایند.

بحث دیگری که هم اکنون در میان طیف نیروهای چپ در مورد تاکتیک مبارزاتی کارگران در به دست گرفتن امور کارخانه‌ها در صورت به تعطیل کشاندن این مراکز تولیدی توسط کارفرما، جریان دارد و حول "اشغال یا تسخیر کارخانه‌ها" است، نشان دیگری است از نوع برخورد فراطبقاتی و انتزاعی به مبارزات مشخص کارگران در برخی از واحدهای تولیدی.

به تعطیلی کشاندن کارخانه‌ها توسط کارفرمایان، کارخانه‌هایی که از موقعیت مناسبی به خاطر قرار داشتن در شهرها برخوردارند، امر کاملاً شناخته شده‌ای در ایران است که یا به خاطر استفاده از زمین کارخانه‌ها به منظورهای دیگری نظیر آپارتمان سازی و یا فشار به دولت در دادن وام و غیره صورت می‌گیرند تا درآمد بیشتری را نصیب کارفرمایان بکنند.

اخراج کارگران این کارخانه‌ها در شرایط کنونی که رقم بی‌کاری در ایران بالا است، کارگران را به بی‌کاری و فقر و فاقه گرفتار می‌کند. کارگران برای حفظ کار خود و باتوجه به اوضاع مشخص مخالف تعطیل آنها بوده و خودمستقلاً دست به اداره‌ی چنین کارخانه‌هایی می‌زنند تا اولاً از حق داشتن کار خود دفاع کنند و گرسنه نمانند و ثانیاً نشان دهند که مشکل این نوع کارخانه‌ها نه در ضرردهی آنها، بلکه سوء استفاده کارفرمایان برای کسب درآمد بیشتر از طریق خانه خراب کردن دهها و صدها کارگر این کارخانه‌ها است. تجربه جهانی نیز در این مورد وجود دارد که نشان می‌دهد، حق با کارگران بوده است و کارگران توانسته‌اند با وجود در دست نداشتن سرمایه کافی چرخ این کارخانه‌ها را به جریان بیاندازند و مخارج زندگی خود را تأمین نمایند.

اما برخی از چپها این پراتیک مشخص را به سطح تجرید رسانده و از جمله مدعی می‌شوند که استفاده از کلمه "اشغال" به جای "تصرف" کارخانه، حق دادن به بورژوازی است و یا اداره و کنترل کارخانه‌ها در درون نظام سرمایه‌داری در غلظیدن کارگران به نظام مبادلاتی بورژوائی در میدان عرضه و تقاضا است و.... این قبیل دیدگاهها بازار آشفته‌ای را در درون جنبش کارگری دامن می‌زنند که کمکی به پیشبرد مبارزات مشخص کارگران

نمی‌کنند. این حضرات به جای دفاع از مبارزات کارگران از جمله در به دست گرفتن اداره امور تولیدی کارخانه‌ها و بیرون راندن کارفرمایان و سازمان دادن امر تولید به خاطر حفظ کار و معیشت خود که امری مشخص است و نه مجرد، برخورد انتزاعی را ترجیح می‌دهند که مستقیماً ربطی به مبارزات کارگران ندارد. کمونیست‌ها از مبارزات کارگران در بیرون راندن کارفرما و به دست گرفتن اداره امور تولید در کارخانه‌هایی که در حال تعطیلی قرار گرفته‌اند، دفاع می‌کنند. اما به کارگران هشدار می‌دهند که در شرایط عدم توازن قوای بین انقلاب و ضدانقلاب، چنین مبارزه‌ای ضرورتاً به عنوان یک روش مبارزاتی روز نمی‌تواند برای کلیه کارخانه‌ها به مورد ارجح گذاشته شود.

بنابراین می‌توان باتوجه به اوضاع مشخص و در صورت فراهم شدن شرایط برای اداره امور تولیدی طی دوره‌ای معین، از حرکت کارگران در این جهت دفاع نمود باید در نظر داشت که دادن رهنمود "تصرف" کارخانه‌ها به کارگران، که رهنمودی استراتژیک است تنها در شرایط انقلابی تحقق می‌یابد. در غیر این صورت می‌تواند ضربات فراوانی بر رشد مبارزات کارگری که در مراحل عقب‌مانده‌تری است، وارد نماید.

اما آنارکوسندیکالیست‌های ایرانی که از هر فرصتی برای ضدیت با ضرورت ایجاد حزب سیاسی پیشرو طبقه کارگر - حزب کمونیست واحد و سراسری - سوء استفاده می‌کنند، تحت عنوان این که گویا مدافعان چنین حزبی، اشغال یا تصرف کارخانه را منوط به وجود و رهبری حزب می‌کنند، و برجسب "رفرمیسم چپ" را نه به معنای واقعی کلمه به منحرفان چپ رفرمیست که نام حزب کمونیست را با خود یدک می‌کشند، بلکه نثار چنان حزبی می‌نمایند که حزب واقعی و رهبر کارگران است.

آنها از یک سو مدعی هستند که "طبقه کارگر حتی در اوضاع غیر انقلابی... یک نیروی ضد سرمایه‌داری است" (رجوع کنید به "خبرنامه کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکلهای کارگری"، شماره ۳۲، ۱۵ آذر ۱۳۸۷ - مقاله: برای جلوگیری از بی‌کاری کارخانه‌های در معرض تعطیل را به تصرف خود درآوریم، ۱۱ آذر ۱۳۸۷)، و از سوی دیگر سندیکاهای کارگری را تشکلی در چارچوب سرمایه‌داری و نه



۱۶ آذر... بقیه از صفحه اول

مثابه شاخکهای حساس جنبشهای توده‌ای عدالت خواهانه، مترقی و آزادی‌خواه، به ویژه در کشورهای پیرامونی نظیر ایران که هم اکنون تاریک‌گرائی و تاریک‌اندیشی مذهبی در صدد حواله دادن مردم به قرن‌ها و هزاره‌های گذشته و چاه جمکران است، از اهمیت والائی برخوردار می‌باشد.

پس از استقرار رژیم ستم دینی جمهوری اسلامی، ناکارآمدی حرکت‌های دانشجویی رسمی در ۳۰ سال اخیر در خدمت این رژیم و یا وابسته به جناح‌های رفرمیستی خارج از آن، باعث شده است که دانش‌جویان در تحقق خواست‌های مطالباتی خود و در دفاع از منافع کارگران و زحمت‌کشان و آزادی‌های دموکراتیک، بیش از پیش از رژیم فاصله گرفته و برای تحقق تغییرات بنیادی در جامعه به نفع تولیدکننده‌گان اصلی جامعه، به نظرات سوسیالیستی و کمونیستی روی آورند.

این امر طبعاً برای رژیم حاکم که یکی از عمده‌ترین مرکز سربازگیری جهت فعال نگه‌داشتن چرخ‌های بوروکراتیک‌اش قشر تحصیل‌کرده و دانش‌گاہها می‌باشند، بسیار هراس‌انگیز شده است.

سردمداران رژیم و مشخصاً احمدی‌نژاد، خاتمی، رفسنجانی و غیره بارها کوشیده‌اند تا با ترتیب دادن دیدار با دانش‌جویان بسیجی در دانش‌گاه، دانش‌جویان را با خود همراه کنند، اما دانش‌جویان که حتا به سالن‌های سخنرانی این نماینده‌گان رژیم جور و ستم راه داده نشده‌اند از تمامی امکانات استفاده کرده و در مقابل این کار به دستان رژیم قد علم کرده و به حق جواب رد بر آنها داده و چهره‌ی آشکار و یا مخفی ددمنشانه‌ی آنها را در برخورد به حقوق دموکراتیک مردم ذکر نموده‌اند که در شعارهایی نظیر "آزادی اندیشه، با ریش و پشم نمی‌شه!"، "دانش‌گاه پادگان نیست!" و غیره در سال‌های اخیر تبلور یافته‌اند.

در این مبارزه‌ی درخشان و پی‌گیر، دانش‌جویان تا به حال قربانیان فراوانی را نیز تحمل کرده‌اند، ولی لحظه‌ای هم این مبارزات قطع نشده و هم اکنون روزی نیست که دانش‌جویان علیه اجحافات رژیم نسبت به حق خود و تمامی مردم محروم ایران اعتراض نموده و در این مبارزه بی‌امان، اخراج از دانش‌گاه، زندان و شکنجه و بی‌حرمتی‌های روزمره را با سربلندی تحمل نکرده باشند.

در مقابل این مبارزات درخشان، امسال

رژیم درمانده و مستاصل، با "پادگانی کردن" بیشتر کردن دانش‌گاه مذبح‌خانه تلاش می‌کند تا مانع از برگزاری روز دانش‌جو شود و در جلب دانش‌جویان به سوی خود، هراسان به دنبال پیدا کردن راه‌حلهائی است! گرچه نقش دانش‌جویان چپ و کمونیست در پهنه‌ی دانش‌گاه‌های ایران، روز به روز بیشتر خود را می‌نمایاند، ولی در شرایط فقدان رهبری واحد کمونیستی و وجود گرایش‌های مختلف چپ فرقه‌گرا، مبارزات دانشجویی پیوسته در مسیر درستی پیش برده نشده و از انسجام تشکیلاتی و سیاسی برخوردار نمی‌باشند.

در چنین شرایطی وظیفه‌ی دانش‌جویان کمونیست است که با بلند کردن پرچم وحدت کمونیست‌ها در حزب واحد طبقه کارگر و وحدت خود در جنبش دانش‌جویی، جلو تفرقه اندازان و فرقه‌گرایان را بگیرند و از طریق چنین وحدتی بتوانند بخش هرچه بیشتری از دانش‌جویان را به سوی مبارزات دموکراتیک ضد رژیم، ضد امپریالیسم و ضد استثمار بورژوازی، جلب کنند و تشکل توده‌ای سراسری دانش‌جویان را به وجود آورند.

تجربه صدسال اخیر حکومت مشروطه سلطنتی و جمهوری اسلامی در ایران نشان داده است که مناسبات استثمار‌ی بورژوازی با تکیه به دیدگاه‌ها و ایدئولوژی‌های مختلف آن نظیر لیبرالیسم، بنیادگرائی مذهبی، سکولاریسم، رفرمیسم، ملی‌گرائی و غیره قادر به نجات خلق‌های ایران و در پیشاپیش آنها طبقه کارگر، زنان و جوانان، روشن‌فکران، هنرمندان و نویسندگان نبوده و مبارزه برای براندازی حاکمیت سرمایه‌داران و تاریک‌اندیشان تنها راه نجات است.

برای دفاع از آزادی و دموکراسی و تحقق آن به نفع اکثریت، برای رهائی از مداخلات خارجی اعم از سیاسی و نظامی و اقتصادی و غیره، برای از بین بردن شکاف عظیم بین فقر و ثروت که روزه روز در ایران عمیق‌تر می‌گردد و ایجاد جامعه‌ای آزاد و آباد که در آن انسانها تبدیل به گرگ‌های درنده‌ی یکدیگر نگردند، استقرار سوسیالیسم تنها جوابی می‌باشد که برای تحقق آن باید به‌پا خیزیم.

دانش‌جویان مبارز ایران! در این جاده‌ی پرافتخار باید با اعتقاد به قدرت توده‌های میلیونی کارگر و زحمت‌کش در تغییر اوضاع، با تکیه به توان و تحرک عظیم نیروی خود و با امید به پیروزی در مبارزه‌ی متحد و متشکل و پیشرو، به‌طور استوار گام‌های سنجیده و تا حد ممکن همه‌جانبه بردارید و ۱۶ آذر امسال را با دفاع از خواست‌های به حق دانش‌جویان و کلیه کارگران و زحمت‌کشان باشکوه هرچه

بیشتر برگزار کنید.

گرامی باد ۱۶ آذر روز هم‌بسته‌گی مبارزات دانش‌جویان علیه ارتجاع و امپریالیسم!

دانش‌جو می‌رزد، می‌میرد، ذلت نمی‌پذیرد!

آزادی دانش‌جویان زندانی و کلیه زندانیان سیاسی را فریاد کنیم!

پهنه‌ی دانش‌گاه‌ها از وجود نیروهای انتظامی رژیم پاک باید گردد!

خلق را متحد کنیم، دشمن را درهم شکنیم!

زنده باد سوسیالیسم تنها راه رهائی بشر از ظلم و ستم و استثمار طبقاتی!

حزب رنجبران ایران - ۱۴ آذر ۱۳۸۷



هَلْ مِنْ مَبَارِزٍ. بقیه از صفحه اول

مبتنی بر لیبرالیسم (رقابت آزاد سرمایه‌ها) چسبیده و برای حزب شهزاده ساخته‌اش ره نمودی به این مضمون می‌دهد:

" در ایران نبرد ایدئولوژیک ما با بقایای سوسیالیسم مارکسیستی و کمونیسم، از یک سو و اسلامیان و فاشیست‌های گوناگون از سوی دیگر، جز فلسفه سیاسی دموکراسی لیبرال و اقتصاد سیاسی راست میانه نیست. ما ویژگی‌های این اقتصاد سیاسی را در منشور خود چنین آورده‌ایم:

* نظام اقتصاد بازار و ابتکار فردی، ولی زیر نظارت دموکراتیک دولت مسئول حفظ حقوق کارگر و کارفرما و مصرف‌کننده.

* تعبیر عدالت اجتماعی به صورت مسئولیت جامعه در دادن فرصت برابر به افراد جامعه و کمک به کسانی که نمی‌توانند - نه اینکه نمی‌خواهند - با کار خود زندگی‌شان را تامین کنند.

نبرد ایدئولوژیک اکنون در ایران و در بیرون ایران در این جبهه‌ها جریان دارد نه بر سر شکل حکومت که امروز برای اکثریت ایرانیان درگیر مبارزه بقاء، از اولیوی برخوردار نیست."





به همین علت، تا بدان جا پیش رفته‌اند که سرمایه‌خود را هرچه بیشتر در سطحی جهانی متمرکز کرده‌اند و چند صد انحصار بزرگ فراملی که بعضاً درآمدی و سرمایه‌ای به مراتب بیشتر از سرمایه چندین کشور فقیر دارند، مشغول چاپیدن جهانیان و رقابت باهم می‌باشند.

بنابراین تماشائی است که در چنین وضعیتی افرادی با شناخت از این واقعیت، به مردم دروغ تحویل دهند و در صدد ایجاد "نظام لیبرالی سرمایه داری" برآیند. این نشان از ورشکستگی نه تنها نظام سرمایه داری، بلکه ایدئولوژی‌های دروغین آن دارد که در ایران معرّف و مدافع نظام سرمایه داری در قامت کمدی وار آن هستند.

آقای داریوش همایون به خوبی می‌داند که در جامعه طبقاتی، هر نظریه‌ای که مهر طبقه‌ی حاکم را نداشته باشد، باطل و مردود به حساب می‌آید و قه‌مکشیه‌ای او و امثال او در دامن حزب سومکا صحت این مدعا را نشان می‌دهند. لذا می‌داند که دموکراسی و حقوق شهروندی در چنبره‌ی سلطه‌ی طبقه‌ی حاکم پیوسته گرفتار بوده و در خدمت آن قرار داشته و دموکراسی مافوق طبقاتی وجود ندارد. کدام کشور سرمایه داری را می‌توان مثال زد که بدون تجاوز به حقوق مردم خودی و کشورهای بی‌گانه، به درجه‌ای از کمال اوتوپیک آقای همایون رسیده‌باشد؟

پس این پهلوان پنبه‌ای خادم بورژوازی برای چه اکنون به فکر مبارزه ایدئولوژیک با سوسیالیسم و کمونیسم به مثابه ارجحیت درجه اول افتاده است؟

این امر را باید در تغییراتی که در جهان رخ داده‌اند مشاهده کرد. از یک طرف رژیم جمهوری اسلامی ایران روزبه روز بیشتر در باتلاقی که خود به‌وجود آورده و بیش از ۸۰٪ مردم وی را به آن سو هل می‌دهند، فرومی‌رود. جناحهای مختلف بورژوائی و خرده بورژوائی ایران در فکر جور کردن آلترناتیو اند. در این میان رشد جنبش کارگری و دموکراتیک که دیگر خواسته‌هایی فراتر از طرحهای بورژوازی، دارند و گرایش به سوسیالیسم روز به روز تقویت می‌شود، برای بورژوازی سهمگین و هراس برانگیز است. پس تبلیغاتچیان بورژوازی در اپوزیسیون که هنوز مستقیماً دستشان به سرکوب طبقه کارگر و زحمت کشان و کمونیستها نمی‌رسد، باید از مبارزه ایدئولوژیک شروع کنند و تا آنجا که در چنجه دارند و می‌توانند دروغهایی سرهم ببافند، آنها را به مثابه آیه آسمانی مورد استفاده قرار داده و مردم را تاحدممکن به گمراهی بکشانند. ◀

علیه این نظامها و امپریالیسم حامی آنها مبارزه نموده، خونشان در جویبارهای خیابانهای شهرها و غیره جاری شده، زندانهای مخوف و شکنجه‌های ضدبشری را برای رهائی به جان خریده و به جوخه‌های اعدام و طنابهای دار سپرده شده‌اند و یا در فقر و فاقه روزگار مشقت باری را درگرسنه‌گی، مرض، دربمردی و غیره، گذرانده‌اند.

آقای داریوش همایون به خوبی می‌داند که حتا در کشورهای پیش رفته سرمایه‌داری اولا رفاه نسبی موجود در صفوف کارگران و زحمت‌کشان، هنر "دموکراسی لیبرال و اقتصاد راست میانه" بورژوازی نبوده، بلکه اولا نتیجه‌ی مبارزات خود طبقه کارگر و زحمت‌کشان و ثانیاً دریافت بخش ناچیزی از غارت صدها ساله‌ی ثروت کشورهای تحت سلطه و مستعمره و ثمره کار نیروی کار ارزان موجود در آنها بوده‌است. همین رفاه نسبی هم، به محض این که بورژوازی در این کشورها موضع قدرتمندی داشته و ترسی از انقلاب کارگران و زحمت کشان نداشته باشد، با بی‌رحمی تمام از مردم پس گرفته می‌شود و دولتهای رفاه بعد از جنگ جهانی دوم که در اثر عروج سوسیالیسم و تا حدی تغییر توازن قوا به نفع طبقه کارگر، مجبور به شل کردن اندک سرکیسه‌ی ثروتهای شان شدند، هم اکنون این دستاوردهای طبقه کارگر و توده‌های زحمت کش یکی پس از دیگری بازپس گرفته می‌شود. بی‌کاری مزمن دامن‌گیر ۱۰٪ نیروی فعال کار در کشورهای پیش رفته سرمایه‌داری شده، شکاف بین فقر و ثروت در این کشورها روزبه روز عمق بیشتری یافته و مردم هم اینک در جست و جوی راه حل، به مارکسیسم روی آورده‌اند. این امر در ایران نیز صدق می‌کند. پس او آگاهانه مردم را به دنبال خود سیاهی می‌خواهد بفرستد که رسوا شده وحنای این وعده سرخرمن دادنها مدتهاست که بی‌رنگ شده است.

آقای داریوش همایون همچنین به‌خوبی می‌داند که خصلت سرمایه در حفظ و گسترش خودش پیوسته با ستیز مگری هم راه بوده‌است: در درجه اول با استثمار بی‌رحمانه‌ی کارگران و زحمت کشان خودی و غیر خودی و در درجه دوم در رقابت سرمایه‌داران با یکدیگر! اگر سرمایه برای گسترشش هل من مبارز نکند و سرمایه‌های دیگر را نبلعد و استثمار کارگران را شدت نبخشد و ثروت کشورهای ضعیف را غارت نکند و سر مصرف کننده کلاه نگذارد و جنس یک تومانی را ده تومان نفروشد، کلاهش پس معرکه است. به همین دلیل مسئله سرمایه‌داران نه دموکراسی بلکه گسترش و تمرکز سرمایه‌های‌شان تاحدممکن است.

آقای داریوش همایون که در دوران ملی شدن صنعت نفت و مبارزات ضداستعماری مردم ایران به صفوف حزب فاشیستی سومکا درآمده بود که جز ضدیت با کمونیسم و در این ارتباط در آن شرایط ضدیت با حزب توده مورد توجه دستگاه سلطنتی بود و تا آخرین دقائق سرنگونی رژیم سلطنتی محمدرضا شاه در زمره وزیران وی به چاکری مشغول بوده‌است، کهنه سیاستمدار مرتجعی است که می‌داند که نظام سرمایه‌داری با هر ایدئولوژی‌اش حفظ مناسبات "کارفرما، کارگر و مصرف‌کننده" را در شکلی تنظیم کرده‌است که در این میان کارگر و مصرف کننده باید قربانی مطامع و حرص پول اندوزی و ثروت افزائی کارفرما شوند و دولت هم دولت کارفرمایان است و نه کارگران و مصرف کنندگان، اما منافع‌اش در چاپلوسی و سر فرود آوردن به آستانه نظام سرمایه‌داری، به وی حکم می‌کند که باید به هر ترتیب ممکن و در خدمت به این نظام، تا آنجا که در توان دارد کمر همت بسته و در مقابل رشد افکار سوسیالیستی و کمونیستی در ایران هرچه از دستش برمی‌آید، مذبح‌خانه تلاش کند. در نتیجه "نبرد ایدئولوژیک با بقایای سوسیالیسم مارکسیستی و کمونیسم" را در سرلوحه "نبرد"های آب دوغ خیراری حزب خودش قرار می‌دهد!

هم اکنون در ایران رژیم سلطنتی مشروطه و رژیم جمهوری اسلامی متکی بر پارلمانتاریسم و تفکیک قوای سه‌گانه (مجریه، قضائیه و مقننه) در صد سالی که از انقلاب مشروطیت می‌گذرد: در اشکال مختلف استبداد محمدعلی‌شاهی، استبداد مدرنیستی رضا شاهی، استبداد وابسته به امپریالیستی محمد رضا شاهی و استبداد مذهبی جمهوری اسلامی خود را عرضه کرده و مسجل شده‌است که از این امامزاده‌های ارتجاعی معجزه‌های برنخواهد خواست و لذا "آزموده را آزمودن خطاست!"

در تمامی این دوره‌ها، کارفرمایان در استثمار بی‌رحمانه طبقه کارگر و توده‌های زحمت‌کش، کاملاً آزاد بوده و ثروت اندوخته‌اند. در حالی که طبقه کارگر و توده‌های رحمت کش و انسانهای آزادی‌خواه در بی‌حقوقی نسبتاً کاملی به‌سربرده و به خاطر دفاع از حقوق حتا به رسمیت شناخته شده خود توسط همان قانونهای مشروطه و جمهوری، با سرنیزه‌های نیروهای سرکوبگر رژیمهای حاکم روبه‌رو گشته،



عمل می‌کند!! این تجربه را نباید دوباره تکرار کرد و جای شیخ را مجدداً با شاه پُر نمود!

لالائی خواندن برای مردم که شکل حکومت مهم نیست، فقط رژیم جمهوری اسلامی را عوض کنید تا کاردست شود، خیانت به مبارزات مردمی است که در عرض ۳۰ سال اخیر و در مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی و مداخلات امپریالیستی صدها هزار نفر قربانی داده‌اند و مرارتهای بی حد و حصر تحمیل شده توسط ضدانقلاب داخلی و جهانی را تحمل کرده‌اند.

خیر جناب همایون! شما در خدمت کارفرمایان استثمارگر و ستمگر و شه زاده‌گان کمر همت بسته‌اید، اما مواظب باشید! چرا که در مقابله با سیل خروشان طبقه کارگر و توده‌های زحمت کش که برای رهائی از زیر یوغ کارفرماها، شاهها و شیخها قد علم کرده‌اند، کمر سست ایدئولوژیک شما طاقت ایستاده‌گی نخواهد داشت و درهم شکسته خواهد شد!

ک. ابراهیم - ۲۱ آذر ۱۳۸۷



هجوم... بقیه از صفحه اول

تغییرات ساختاری بر اثر شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و از جمله لزوم تغییرات گسترده در فن‌آوری مطابق با مفاد ماده (۹) در مورد تسهیل و نوسازی صنایع کشور، کارفرمایان در اخراج کارگران دست باز خواهند داشت. به گزارش خبرنگار کار و اشتغال خبرگزاری دانش‌جویان ایران (ایسنا) (۱۳۸۷/۹/۱۲)، این تصمیم در جلسه‌ای با حضور فقهای شورای نگهبان، وزیر کار و کارشناسان و روسای کمیسیونهای مربوطه از دولت و مجلس شورای اسلامی، گرفته شد.

البته سالهاست که سیاست استخدام موقت در مورد بیش از ۷۰٪ کارگران به مورد اجرا درآمده و با گرفتن امضا از کارگران در زیرورقه‌های سفید، کارفرمایان عملاً حق اخراج بی قید و شرط کارگران را در هر زمانی که اراده‌کنند، به‌دست آورده‌اند. به طوری که زمان قراردادهای موقت کم‌کم از ۳۰ روز به ۷ روز و حتاکمتر از آن رسیده است. مع الوصف این بند از قانون کار بیشتر کارگران شاغل در کارخانه‌های بزرگ را نشانه رفته‌است تا از این به‌بعد

در نظام رای گیری را داشتند!

اما پذیرش نظام پادشاهی موروثی توسط برخی از کشورهای سرمایه داری، نشان داد که مسئله بورژوازی نه استقرار نظام دموکراتیک، بلکه در شرایط مشخصی قرارداد فردی دائم‌العمر چون شاه در رأس حکومت است تا بتواند باتکیه به آن منافع‌اش را تامین کند. همچنین، مماشات با دین و جدا کردن آن از دولت برای سالیان سال به اجرا درنیامد و هنوز هم در بسیاری از کشورهای باقی مانده است و غیره.

این گرایش بورژوازی به شکل‌های ارتجاعی متعلق به گذشته، از بنیاد غیر دموکراتیک است و بورژوازی برای ماندن در قدرت باکمال میل آنها را به عاریت می‌گیرد!

اما چرا آقای همایون انگشت روی مهم نبودن شکل می‌گذارد؟ برای آن که ریشش نزد شاهزاده پهلوی گیر است. لذا مدعی است که برای مردم شکل نظام مهم نیست. آنها خواستار تغییر رژیم اسلامی هستند. او از نفرتی که مردم نسبت به رژیم اسلامی دارند سوء استفاده می‌کند تا به نوعی اغتشاش فکری در زمینه مهم نبودن شکل حکومتی را جا بیاندازد و آنها را به‌صورتی رندانه به گذشته حواله دهد.

مردم ایران روزی در مبارزه علیه رژیم سلطنتی مطلقه انقلاب مشروطیت را برپا داشتند. اما شاه که نهاد حاکمیت فئودالی بود برجا ماند و دیدیم که چه بلایی نظام سلطنتی بر سر مشروطه آورد. زمانی رضاخان میرپنج برای به قدرت رسیدن، تمایل به جمهوری‌خواهی از خود نشان می‌داد. اما به محض مطمئن شدن از اوضاع و محکم شدن جای پای‌اش در قدرت دولتی، نظام پادشاهی مشروطه را که در آن شاه همه کاره است و نه طبق قانون مشروطیت که "شاه باید سلطنت کند و نه حکومت"، انتخاب نمود. پس از شهریور ۱۳۲۰، محمد رضاشاه که در ابتدا ناشی از ضعف هیئت حاکمه موش مرده شده و ظاهراً در سیاست کشور دخالت نمی‌کرد، پس از ۵ سال شمشیر را از رو بست و قانون مشروطیت را در مورد حقوق مردم ولایتها، زیرپانهاد. بار دیگر مردم که از دست شاه به تنگ آمده بودند، با انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بر نظام سلطنتی به حق شوریدند، غافل از آن که این گام لازم می‌بایستی با گام دیگر که چه‌گونه رژیمی را باید جایگزین کنند تا حرکت انقلابی‌شان به‌ثمر برسد، هم راه نشد و نتیجه‌اش جمهوری اسلامی متکی بر ولایت فقیه بود که مطلق‌تر از رژیم سلطنتی

نبرد ایدئولوژیک "با بقایای سوسیالیسم مارکسیستی و کمونیسم" یکی از این دروغ پراکنیهای توهم‌زا است. آقای همایون بی‌هوده تلاش می‌کند که به مردم بقولاند که تنها بقایایی از سوسیالیسم مارکسیستی و کمونیسم هست که باید با آن تسویه حساب شود! او می‌بیند که حتا خرده‌بورژواهایی از نوع چاوز در آمریکای لاتین برای مقابله با سرمایه بزرگ امپریالیستی و حفظ قدرت در دست خودشان خود را سوسیالیست جا می‌زنند. او شنیده است که مردم برای درک بحران سختی که هم‌اکنون پایه‌های کل نظام سرمایه داری را به لرزه درآورده‌است، نه به ایدئولوژیهای بورژوائی، که به مارکس و کمونیسم علمی رومی‌آورند و کتاب کاپیتال مارکس در کتاب فروشیها کمیاب می‌شود. او می‌بیند که جنبش کارگری و توده‌ای در سراسر جهان در اعتراض به وضع موجود رو به اوج‌گیری است، اما او مامور است و معذور و تا دم مرگ باید به ولی‌نعمتانش خدمت کند.

او مدعی است که "نبرد ایدئولوژیک اکنون در ایران و در بیرون ایران در این جبهه‌ها جریان دارد نه بر سر شکل حکومت که امروز برای اکثریت ایرانیان درگیر مبارزه بقاء، از اولویتی برخوردار نیست." باز هم دروغ دیگر و اطلاع غلط دادن به مردم!

در یک پدیده دیالکتیکی و علمی شکل باید با محتوا هم‌آهنگ باشد. اگر در پدیده‌ای شکل با محتوا هم‌آهنگ نباشد، آن پدیده معلول بوده و دچار کمبود است. نظام سرمایه داری را در نظر بگیریم:

تازمانی که بورژوازی در مقابله با فئودالیسم، انقلابی عمل می‌کرد، شعار "آزادی، برابری، برادری"، "جدائی دین از دولت"، "حق رای همه‌گانی" و غیره را می‌داد. اما به محض کسب قدرت به دلیل ماهیت استثمارگرانه‌اش و قرار گرفتن در رودرروی مردم، مجبور به برگشت به گذشته شد، چرا که تحقق این شعارها باعث کشیده‌شدن از قدرت به زیر می‌شد. به همین دلیل دموکراسی بورژوائی غول بی‌یال و دم و اشکمی از آب درآمد. در ظاهر، بورژوازی "حق انتخاب و رای همه‌گانی" را پذیرفته بود و در چارچوب آن افراد می‌بایستی هر چندسال یک بار توسط مردم به سمت‌هایی که لازم بود انتخاب می‌شدند. اما در ابتدا و تا بیش از ۱۳۰ سال بعد، زنان حق رای نداشتند و مردان نیز به نسبت سرمایه و دارائی‌شان در دهه‌های اول استقرار این نظام، حق نامزد کردن خود



کارفرمایان بدون دغدغهی خاطر، هر گرگتازی‌ای را که بخواهند در میدان عرضه و تقاضای کار صورت داده و جلو اعتراضات کارگران را با استناد به "قانون" کار بگیرند.

اما مسئله‌ی تجاوز به حقوق کارگران و زحمت کشان تنها به دراین ماده الحاقی خلاصه نمی‌شود و ابعاد فراوانی دارد که به برخی از جدیدترین آنها در زیر اشاره می‌کنیم:

نان یکی از غذاهای اصلی خانواده‌های کارگری و کلا طبقات و اقشار فقیر جامعه است که بیش از ۸۰٪ جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند و نرخ تورم درکشور، باتوجه به گرانی این ماده حیاتی مورد مصرف کارگران و زحمت کشان، باید سنجید. طبق گزارش روزنامه "سرمایه" قیمت هر قرص نان سنگک که تا اواخر پائیز سال گذشته ۷۵ تا ۱۰۰ تومان و در زمستان پارسال به ۱۰۰ تا ۲۰۰ تومان افزایش یافته بود، هم اکنون در نرخهای ۲۰۰ تا ۴۰۰ تومان فروخته شده و در برخی مناطق شمالی تهران با قیمتهای ۷۰۰ تا ۱۵۰۰ تومان عرضه می‌شود! که حداقل ۴ برابر گرانتر شده‌است.

نان لواش در سال ۸۶ بسته به نوع آرد و مکان عرضه از نان ۱۲ تا ۲۰ تومان به فروش می‌رسید که در زمستان پارسال به ۲۰ تا ۲۵ تومان و هم اکنون تا ۱۰۰ تومان به فروش می‌رسد.

نان بربری از قرصی ۱۰۰ تومان در سال قبل به ۱۵۰ تومان در ابتدای امسال و ۲۰۰ تا ۴۰۰ تومان در حال حاضر فروخته می‌شود. ضمناً هر قرص نان تافتون با آرد آزاد به ۳۰۰ تومان عرضه می‌شود.

یک حساب ساده نشان می‌دهد که حداقل هر خانواده کارگری باید ۵۰ هزار تومان در ماه صرفاً برای خرید نان بپردازد. خود این خرید باتوجه به مزد حداقل ۲۱۹ هزار تومان، نشان می‌دهد که رژیم جمهوری اسلامی چه جهنمی برای کارگران و زحمت کشان ایران، درست کرده است. ادعای تورم کمی بالاتر از ۲۵٪ در سال توسط کار به‌دستان رژیم، ادعائی بی‌شرمانه است. اوضاع به‌حدی از نظر گرانی وسایل مورد نیاز مردم رو به وخامت گذاشته است که حتی خانواده‌های نسبتاً مرفه در ایران دادشان از روند صعودی قیمتها به آسمان می‌رسد.

دست‌پخت دیگر رژیم در روزهای اخیر در تشدید فقر در صفوف کارگران و زحمت

کشان، طرح مربوط به حذف یارانه در مورد کالاهای اساسی و به ویژه سوخت فسیلی و در نتیجه آزادسازی قیمتها است. این "طرح تحول اقتصادی" که قرار بود چهارشنبه ۱۳ آذرماه تحت عنوان "لایحه هدفمندکردن یارانه‌ها" توسط دولت احمدی نژاد به مجلس ارائه شود، حتی قبل از بحث و تصمیم‌گیری در مجلس چنان هراس‌انگیز بود که احمد توکلی از افزایش نرخ تورم تا ۵۰٪ و علی لاریجانی از اثرات منفی آن بر زندگی مردم سخن گفتند.

اگر در ایران مثل هر کشور سرمایه‌داری و در شرایطی عادی و از جمله نبود جنگ و یا بلاهای طبیعی در ابعادی گسترده، مزدکارگران تماماً بر اساس قانون جنگل محاسبه نمی‌شد، ضرورتی برای صدقه سر دادن و "یارانه" تراشی به کارگران - آن هم از ثمره کار و از جیب خودشان! - نبود. این ترفندها در هر جای جهان سرمایه‌داری و از جمله در ایران، اولاً نشان‌دهنده وضعیت ناهنجار و وحشیانه استثماری است که ارزش کارتابدان حد پائین آورده شده که حتی کارگر نان بخور و نمیر خود و خانواده‌اش را هم نمی‌تواند از ثمره کار خود به‌دست آورد. این وضع از بنیاد ساخته‌گی و ضدکارگری است. چون که اگر ارزش کار کارگر تا بدان حد پائین بود، این همه پول از کجا آورده شده که به کارگران پرداخته شود، جز از طریق دزدی از کار خودکارگران؟! و ثانیاً این شیوه‌ها برای حفظ سطح نازل مزدکارگران و جلوگیری از افزایش مزدها و اعتراضات کارگران نسبت به وضعیت استثماری افسارگسیخته ابداع و معمول شده‌اند. حذف یارانه‌ها و نقدی کردن آنها ادامه وضعیت است که سالها است در ایران به‌کار گرفته می‌شود و عملاً مانعی است در برابر جلوگیری از بالا رفتن مزد کارگران. چرا که در چارچوب نظام عرضه و تقاضا در بازار کار و خرید و فروش نیروی کار، اگر افزایش بهای نیروی کار بر اساس بارآوری تولید، بالا رفتن تورم و بادر نظر گرفتن وضع معیشتی مزد حداقل کارگران - حتی کمی هم بالاتر از خط قرمز فقر - در نظر گرفته شود، طبق محاسباتی که برخی از کار به‌دستان خود رژیم کرده‌اند، این رقم باید به بیش از ۶۰۰ - ۵۰۰ هزار تومان در ماه در شرایط کنونی برسد.

لذا حذف یارانه‌ها و نقدی کردن آنها در عمل و در ابعاد ۶۰ تا ۷۰ هزار تومان در ماه، باری را از دوش کارگران بر نمی‌دارد و زمینه را برای امتناع از دادن آن به بهانه‌ی وضعیت نامناسب اقتصادی را فراهم می‌سازد.

رژیم سرمایه‌دارها با این ترفندها می‌خواهد سرکارگران را شیره بمالد و سطح زندگی آنها را هم چنان زیر خط فقر نگاهدارد. اما کارگران از هم اکنون دست رژیم را خوانده‌اند.

جالب این‌که با طرح "تحول اقتصادی" کار به‌دستان رژیم به راه افتاده‌اند تا از یک سو خبر افزایش بهای کالاها و از جمله آب و برق و گاز و غیره را مطرح سازند و از سوی دیگر برای جلوگیری از به‌وجود آمدن نگرانی و اعتراض و شورش، اطمینان دهند که در صورت "هدفمند شدن یارانه‌ها" در رشته‌های مربوطه، افزایش بهای آن کالاها "قابل تحمل" خواهد شد (محمدحسین فرهنگی، عضو کمیسیون ویژه تحول اقتصادی مجلس، به نقل از وزیر نیرو و دیگر مسئولان این وزارتخانه - ۱۹/آذر ۱۳۸۷)

اما در مقابل این طرح‌های حیله‌گرانه و ضدکارگری، طبق آمار ارائه شده توسط رئیس کل بانک مرکزی ایران رقم مطالبات معوقه شبکه بانکی، طبق آمار که سعید لیلانز بیان داشته و در روزنامه سرمایه آمده، تا به حال به ۳۱ هزار میلیارد تومان (۳۱ میلیارد دلار) در عرض سه سال و نیم گذشته رسیده‌است. در حالی که طی ۱۰۰ سال تا پایان ۱۳۸۳، ارزش کل مطالبات معوقه بانکها از مشتریان خود کمتر از ۴ هزار میلیارد تومان (۴ میلیارد دلار) بوده است. به دیگر سخن در عرض سه سال و نیم میزان مطالبات بانکها از مشتریان ۷ برابر میزان این مطالبات در ۱۰۰ سال اخیر ماقبل بوده‌است.

این قرضه‌ها نیز عمده‌تاً توسط کسانی گرفته شده‌است که دستشان به دهانشان می‌رسید و بر اساس برخی از ارزیابی‌ها حتی احتمال پس دادن آنها به بانک به دلیل بلبشوبودن و بعضاً عدم درخواست تضمینی از سوی مقامات بانکی، زیر علامت سوال است.

رژیم جمهوری اسلامی و دولت "مهرورز" اش در حالی که کوچکترین خواسته‌های معیشتی و دموکراتیک کارگران و زحمت کشان را به خاک و خون می‌کشد، دست و دل بازانه در خدمت چاق و چله و پروار کردن اقشار متوسط و بالای جامعه سر از پا نمی‌شناسد و تمامی ترفندها را به کار می‌برد تا برده‌گی کارمزدوری را در حد بخور و نمیر عصر برده‌داری کهن تثبیت کند.





است محصولات کالائی و خدمات را برای مصرف مردم تولید کند، بازسازی کند. در پروسه این بازسازی سرمایه مالی با رواج و اعمال سیاست های لغو مقررات و تنظیمات دولتی بیش از پیش توانسته است ارزش اضافی را که عمدتا و عموما از طریق تولید کالاها و خدمات کسب می شود، نه تنها در کشورهای مرکز بلکه در کشورهای پیرامونی نیز از طریق گردش پول و دارائی ها اخذ کند *۱۲. در این راستا، سرمایه انحصاری - مالی نظام جهانی با مالکیت بر پنج انحصار بزرگ شرایطی را در تاریخ اقتصاد نظام بوجود آورده که در آن جهانیان (عموما مردم کشورهای پیرامونی) تولید می کنند و آمریکا، ژاپن و اتحادیه اروپا (مولفه های اصلی نظام جهانی سرمایه) مصرف و تغذیه می کنند. نیم نگاهی به ارقام مربوط به سودهای کلان فراملی های بخش مالی نشان می دهد که چگونه سردمداران این بخش از سرمایه (مدار دوم) مستقل از مدار اول (سرمایه مولد) عمل می کنند و چگونه جهانی تر شدن، به ویژه در سی سال گذشته، به روند تعمیق شکاف عظیم طبقاتی در سطح جهانی دامن می زند.

به طور کلی سودهای فراملی های مالی آمریکا در سال ۲۰۰۴ تحقیقا ۳۰۰ میلیارد دلار بود. در آن سال سود تمام صنایع تولیدی و خدماتی غیر مالی ۵۳۴ میلیارد دلار بود. با این حساب، ۴۰ درصد تمامی سودهای فراملی ها در سال ۲۰۰۴ به بخش سرمایه مالی تعلق داشت. در مقام مقایسه، ۴۰ سال قبل (۱۹۶۴) کلیه سود کمپانی های مالی فقط ۲ درصد از کل سود کمپانی های آمریکائی را شامل می شد. این تغییر بزرگ نشانی از رشد سرمایه آفرینی مالی و تضعیف سرمایه داری مولد در اقتصاد سیاسی آمریکا در چهل و اندی سال گذشته می باشد. این تغییر بزرگ هم در زمینه اقتصادی و هم در زمینه سیاسی در این مدت زمان ناشی از قدرت گیری و تفوق بخش سرمایه داری مالی بر سرمایه داری مولد صنایع بوده است. این تفوق بخش مالی راس نظام را قادر می سازد که اولویت ها را به بدهکاران که عمدتا توده های کار و زحمت را در سراسر جهان تشکیل می دهند و به کمپانی های آسیب پذیر و دولت ها حتی در کشورهای مرکز منجمه آمریکا، دیکته کند. هرچقدر توانائی این بخش از سرمایه داری (مدار دوم) افزایش می یابد به همان اندازه می تواند خواهان لغو تنظیمات و مقررات دولتی در حیطه های ملی - کشوری، منطقه ای و جهانی باشد *۱۳. تشدید پروسه

بحران مالی... بقیه از صفحه آخر

کشورهای سرمایه داری شده بودند، میرا و آزاد بود.

دوم اینکه اگر این بحران قرار است که به بحران خود رژیم سرمایه داری منجر گردد، نه تنها باید عمیق تر و فراگیرتر از بحران های بزرگ گذشته باشد، بلکه تبعات و تاثیرات آن نیز باید فراگیرتر از گذشته باشند. وانگهی در حال حاضر نیروهای ضد نظام فاقد یک تشکل جهانی که موفق گردد تا با بسیج و تشکل قربانیان نظام (ستم دیده گان و استثمار شونده گان) به عنوان یک آلترناتیو جدی و موثر در مقابل نظام جهانی سرمایه قد علم کند، می باشند. بدون تردید، توضیح و افشای ریشه های تاریخی این بحران که در اقتضای طبیعی نظام سرمایه نهفته است از یک سو و تبلیغ و ترویج یک نظام اصیل با چشم انداز سوسیالیستی از سوی دیگر یک امر ضروری در بسیج توده های زحمت کش و طبقات تحتانی در جهت ایجاد این تشکل جهانی است. بدون وجود این تشکل جهانی، حتی با بحرانی عمیق تر و دردناک تر از بحران کنونی نیز چالشگران ضد نظام موفق به نابودی و حتی عقب نشینی نظام سرمایه داری نخواهند گشت.

در پرتو نبود این آلترناتیو جهانی، نظام جهانی موفق خواهد گشت که در بهترین حالت با اقدامات رفورمیستی و یا با توسل به اعمال سیاست های فاشیستی اوضاع را به نفع بقای خود به پیش ببرد. با این درآمد کوتاه، بگذارید در اینجا به چند و چون بحران مالی فعلی بپردازیم.

در فاز فعلی این بحران، مسئله فقط این نیست که نخبگان دولت ها بار مسئولیت هزینه های اقتصادی را بر دوش های مردم تحمیل کرده اند، بلکه سؤال این است که آیا سرمایه داری مالی می تواند بر مشکلات خود فایق آید. مارتین ولف ستون نویس قدیمی مسائل اقتصادی روزنامه تایمز در شماره ۱۸ ژوئن ۲۰۰۸ نوشت که: سرمایه داری جهانی از سرمایه داری مدیریت اواسط قرن بیستم به سرمایه داری مالی جهانی تبدیل شده است *۱۰. جان بلامی فاستر مخبر مجله "مانتلی ریویو" بر این باور است، که نظام به خاطر سرمایه آفرینی مالی تغییر یافته و این امر لاجرم باعث ایجاد یک فاز جدید در مرحله انحصار سرمایه داری گشته که می توان از آن به عنوان فاز "سرمایه انحصاری - مالی" نام برد *۱۱. در این فاز، سرمایه مالی (مدار نامولد سرمایه) قادر شده است که سرمایه داری مولد (مدار اول) را که قرار

جالب است که رژیمی که همه روزه مدعی فرستادن ماهواره و آزمایش موشک جدید دوربرد است و از پیش روی هایش درصنعتی کردن کشور دادسخت می زند، حتا قادر به استفاده ی بهینه از تهیه نان با روشهای صنعتی نیست. به طوری که طبق گزارشات خود رژیم سالانه ۳ میلیون تن گندم درکشور با درست کردن نانهای نامرغوب تلف می شود. همچنین بعد از گذشت ۱۰۰ سال از استخراج نفت، هنوز هم رژیم قادر به استخراج و تصفیه نفت و تهیه بنزین درداخل نبوده و بیش از ۴۰٪ بنزین موردنیاز کشور را از خارج وارد می کند! و باوجودی که ایران جزو دوسه کشور درجه اول در داشتن معادن گاز است، پارسال از ترکمنستان گاز خرید و با قطع گاز توسط دولت آن کشور، مردم ایران دچارمشکلات فراوانی در روزهای سرد زمستانی شدند و امسال هم علاوه بر وعده های دولت معلوم نیست که رژیم بتواند احتیاجات مردم از نظر سوخت گازی را فراهم سازد!

طبقه کارگر ایران با شناخت از ماهیت به غایت ضدانقلابی نظام جمهوری اسلامی، به این لایحه های مشکوک و حيله بازانه ی رژیم کوچکترین اعتمادی نکرده و تراهی برای آنها خورد نخواهد نمود. این طبقه برای به دست آوردن حقوق خود مبارزه اش را گام به گام، اما تا به آخر و تا سرنگونی این رژیم و هر نظام سرمایه داری دیگر در ایران تحت عنوان دموکراتیک، لائیک، ملی - اسلامی، ملی و غیره و حتا در سراسر جهان، ادامه خواهد داد.

برچیدن نظام طبقاتی از ریشه و بنیاد از طریق استقرار سوسیالیسم (از بین بردن مالکیت خصوصی بروسائل تولید و مبادله و درآوردن آنها به مالکیت جمعی، از بین بردن تضاد بین کاریدی و کارفکری، از بین بردن تضاد بین شهر و روستا و نهایتا از بین بردن نظام کارمزدی)، تنها راهی است که طبقه کارگر و توده های زحمت کش و انسانهای طالب آزادی، رفاه، ترقی برای ایجاد جامعه انسانی در مدارج عالی تری از کار و زندگی بدون استثمار و تبعیض، بدون فقر و مذلت و گرسنه گی، بدون جنگ و در به دری و گذار به کمونیسم، متحدان در پیش خواهند گرفت.





▶ های لغو مقررات و تنظیمات دولتی که در چهارگوشه جهان، به‌ویژه در کشورهای پیرامونی نظام جهانی توسط نهادهای بین‌المللی بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان جهانی تجارت و ... اعمال می‌گردند، به رشد بیش از پیش این بخش از سرمایه‌داری کمک کرده و در نهایت نظام جهانی سرمایه را به مخاطره جدی می‌اندازد.

اگر روزگاری عموماً پول در خدمت تولید محصولات و خدمات در جهت اخذ ارزش اضافی و انباشت سرمایه بود، امروز ما شاهد مدار جادوگرانه‌ای هستیم که در آن پول و "ارزش اضافی" فقط و فقط از پول اخذ می‌گردد. *۱۴. این پروسه باعث گشته است که امروز در سراسر جهان، بشریت با مسائل عدیده و غیر قابل علاج روبرو گردد که تنها راه برون رفت از آن، ساختمان یک دنیای بهتر و جدید با چشم انداز سوسیالیستی است. یکی از این مسائل که سرمایه‌مالی - انحصاری در جهان بوجود آورده است، افزایش روزافزون نابرابری و سقوط سطح زندگی کارگران، دهقانان و دیگر زحمت‌کشان در جهان حتی در درون کشورهای مرکزی پیشرفته اروپا، آمریکا و ژاپن است. افزایش مرتب و ممتد قیمت اجناس ضروری و عمومی - غذا، دوا و بهداشت، نفت و بنزین و ... زندگی را برای اکثریت مردم جهان طاقت فرسا و دردناک ساخته است. در مقام مقایسه، شاید در هیچ کشوری در جهان مثل آمریکا کارگران به طور نسبی دستخوش استثمار قرار نگرفته باشند. در هشت سال ریاست جمهوری جورج بوش پسر، در آمریکا از هر ۱۰ نفر کارگر ۲ نفر شغل خود را از دست داده‌اند. علت اصلی این امر تشدید پروسه (صدور شغل‌ها از آمریکا به کشورهای پیرامونی) است که پدیده‌ای جدید در فاز سرمایه‌آفرینی در عصر تشدید جهانی شدن سرمایه است. در این مدت زمان، بیش از پیش مزد کارگران کاهش یافته، امتیازات بازنشستگی قطع و یا کمتر گشته، بیمه بهداشت به عهده کارگران و خانوادهاشان محول گشته، بخشی از کارگران نیمه وقت شده و یا در موارد زیادی اخراج گشته و سپس به عنوان مستخدمین نیمه وقت و موقتی استخدام شده‌اند که قانوناً واجد بیمه بهداشت نباشند. تمامی این اقدامات به خاطر این است که کمپانی‌ها با دسترسی به سودهای کلان قادر شوند که به سرمایه‌آفرینی مالی خود شدت بخشیده و شرکت‌های آسیب‌پذیر و ناتوان را در خود ادغام سازند. امروز بیش از هر زمانی در آمریکا بعد

از جنگ جهانی دوم مردم به طور نیمه وقت یا موقتی کار می‌کنند و بیش از هر زمانی در گذشته نسبت به آینده معیشتی فرزندان خود بیمناک هستند. آنها به این اعتقاد راسخ و پابرجا دست یافته‌اند که دولت آنان در اسارت ثروتمندان (صاحبان فراملی‌ها) می‌باشد *۱۵.

عدم اعتماد گسترده مردم نسبت به دولت خود توسط سه روند مهم که در رابطه تنگاتنگ باهم زندگی در آینده را برای کارگران، کشاورزان و دیگر زحمت‌کشان در آمریکا تیره و تار ساخته است، قابل توجیه است.

یکم، ادامه روزافزون پروسه جهانی شدن تولید محصولات و خدمات از طریق کارهای نیمه ماهر می‌توانند در بیرون از آمریکا به صورت بسیار نازلی با هزینه کم برای فراملی‌ها انجام پذیرد. خیلی از این شغل‌ها را جوانان تحصیل کرده در هندوستان، چین، اروپای شرقی و ... می‌توانند به هزینه بسیار پائین برای فراملی‌ها انجام دهند. به یک کلام، انحصارات مالی شرایطی را در جهان بوجود آورده‌اند که در آن جهان تولید می‌کند و آمریکا مصرف می‌کند.

دوم، اینکه رشد تکنولوژی فرآیند تولید سرانه کارگر را به طور نجومی در دهه‌های اخیر بیش از پیش افزایش داده است. این روند به این معنی است که هر کارگر می‌تواند نسبت به گذشته بیشتر تولید کند. زمانی که تقاضا برای محصولی که کارگر تولید کرده به نسبت فرآیند تولیدی کارگر، افزایش نمی‌یابد، نه تنها کارگر جدید استخدام نمی‌شود بلکه تعدادی از کارگران شاغل نیز با مشکل بیکاری روبرو می‌گردند. امروزه در آمریکا ما شاهد فعل و انفعالات این روند در صنایع اتوموبیل‌سازی و فولاد هستیم.

سوم، اینکه شغل‌هایی که امروز تعبیه می‌گردند عمدتاً کارهایی با مزدهای بسیار پائین هستند. در توسعه این روند دو عامل نقش مهمی را ایفاء می‌کنند. عامل اول تاریخی - سیاسی است. توضیح اینکه امروز در آمریکا تقریباً اتحادیه‌های کارگری که فقط ۹ درصد کارگران را در بر می‌گیرند، یا عملاً توسط مدیریت شرکت‌های فراملی اخته گشته‌اند و یا به خاطر ناتوانی‌های خود (منجمله نبود یک حزب کمونیست متحد و اصیل)، قادر به برگزاری اعتراضات و تظاهرات کارگری چشمگیر نیستند. عامل دوم این است که کمپانی‌های فراملی مالی که بر کمپانی‌های فراملی غیر مالی موقعیت ممتاز و متفوقی اخذ کرده‌اند، موفق شده‌اند که به‌ویژه در بیست سال گذشته با اعمال سیاست‌های ضد دخالتگری از طرف دولت

و لغو مقررات به طور قانونی به دلخواه هر وقت و هر قدرخواستند کارگران را از کار اخراج ساخته و آنها را بیکار سازند *۱۵. اگر نظام جهانی در فاز فعلی سرمایه‌انحصاری - مالی قادر است که کارگران خودی را در شکم این هیولا (آمریکا، کشوری که با ۳۰۳ میلیون نفر جمعیت بزرگترین طبقه کارگر تاریخ جهان را در خود نهفته است) به این شدت و حدت مورد استثمار قرار دهد، سرنوشت میلیاردها کارگر، دهقان و دیگر زحمت‌کشان در کشورهای پیرامونی این نظام کاملاً روشن است.

سرمایه انحصاری - مالی نظام سرمایه با کمک بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و ... موفق شده است که دولت - ملت‌های اکثریت عظیم کشورهای پیرامونی را با مقروض و بدهکار ساختن به بخش مالی، آنها را در مدار نظام جهانی نگاه دارند. امروز که اوضاع مالی در آمریکا در تلاطم افتاده و در بحران بزرگی فرو رفته و بانک‌ها و دیگر موسسات بخش مالی با ناتوانی، ورشکستگی روبرو شده‌اند، آیا سرمایه‌گذاران بزرگ و ثروتمند غیر آمریکائی و غیر اروپائی (مثل چین، روسیه، برزیل، امیرنشینان خلیج فارس و ...) به کمک و رهائی از بانک‌ها و موسسات آمریکائی و اروپائی خواهند شتافت؟ وقوع این امر که چندان بعید به نظر نمی‌رسد، یکی از طنزهای بزرگ تاریخ جهان معاصر خواهد بود *۱۶.

در پاسخ توضیحی به سؤال بالا باید اشاره کرد که پاسخ به این سؤال نیز مثل پاسخ به دیگر مسائل اقتصادی به طور حتم و روشن یک پاسخ سیاسی خواهد بود که در آن یک گروه نخبه کوچک برنده می‌شوند و اکثریت قریب به اتفاق مردم زحمت‌کش چه در کشورهای مرکز و چه در کشورهای در بند پیرامونی، می‌بازند. در پرتو این شرایط، راه حل اساسی برای بشریت چیست؟ راه حل اساسی که به طور اجمالی بعد از ارائه جمع‌بندی‌ها در بخش نتیجه‌گیری توضیح داده شده است، نباید این باشد که به‌وضع موجود چگونه باید اجازه داده شود ادامه پیدا کند، بلکه چگونه باید قربانیان نظام به همراه چالشگران ضد نظام موفق گردند که مقررات و خواسته‌های خود را با بیان و عمل جمعی، برنظام اعمال کنند که این وضع ادامه نیابد.

جمع‌بندی‌ها

۱ - بررسی تاریخ تکامل نظام سرمایه‌داری بر اساس تحلیل کمونیسم علمی نشان می‌دهد که شکل‌گیری و رشد بورژوازی مالی به عنوان یکی از بخش‌های



▶ بورژوازی، اجتناب ناپذیر است. در پروسه تحلیل خود از گردش و حرکت سرمایه و کسب انباشت بوسیله ارزش اضافی به روشنی خواهیم دید که سرمایه اساسا دارای دو مدار است:

مدار اول (مدار مولد) که شامل فعالیت ها و دل مشغولی های تولید کالا و خدمات و مدار دوم (مدار نامولد) که شامل فعالیت ها و دل مشغولی های مالی است.

۲- اگر بورژوازی مالی (سردمداران مدار نامولد دوم) همچون بورژوازی مولد (سردمداران و سرمایه داران مدار اول) برای کسب ارزش اضافی به طور رقابتی به تولید و عرضه مثلا ساختمان و به خصوص خانه های مسکونی بپردازد، برای تکامل اقتصادی جامعه سرمایه داری، نقش تاریخی خود را بازی خواهد کرد. اما هنگامیکه این بخش از بورژوازی به عوض خدمت به مدار اول، در اساس به تولید "ارزش دارائی" (از طریق بورس بازی، داد و ستد مستغلات و...) می پردازد، در واقع سود خود را از ارزش اضافی حاصل در مدار اول نظام سرمایه داری کسب می کند و بدین ترتیب محل گردش سرمایه در مدار اول گشته و در نهایت با افزایش هزینه های بالاسری یا غیر تولیدی برای بورژوازی بخش صنعتی (مدار اول) باعث تورم زائی و بیکاری فراگیر و مزمن در جامعه می گردد.

۳- امروز چون جهان ما تک قطبی و حرکت و گردش سرمایه بیش از هر زمانی در گذشته دچار پروسه گلوبالیزاسیون است، در نتیجه تورم زائی و بیکاری (ناشی از ناتوانی و آسیب پذیری بورژوازی بخش مولد در مقابل قدر قدرتی و تفوق بی سابقه سرمایه داری انحصاری - مالی جهانی) بلافاصله در سراسر جهان به عنوان پدیده های جهانی شده رخنه کرده و گسترش پیدا می کنند.

۴- در گذشته های تاریخ سرمایه داری، بحران های بزرگ (مثل بحران تاریخی سال های ۱۹۳۶-۱۹۲۹) محدود و معین بوده و عموما در کشورهای پیشرفته صنعتی غرب فلاکت و بدبختی برای کارگران و دیگر زحمتکشان بوجود آوردند. این امر دو علت داشته که ذکر آنها حائز اهمیت است:

یکم، اینکه در آن دوران (مثل دوره بحران بزرگ) جهان ما تک قطبی نبوده و بلکه به تمام معنی یک جهان چند قطبی بوده است. دوم، اینکه تفوق و قدر قدرتی نظام جهانی سرمایه به خاطر وجود نظام شوراها در اتحاد جماهیر شوروی به اندازه امروز

گسترده تر و جهانی تر نبوده است. روی این اصل، در آن دوره زمانی که درصد و بیکاری مزمن و تورم زائی در آمریکا بیداد می کرد، در شوروی نه تنها تورمی (به خاطر وجود اقتصاد با برنامه و مقررات دولتی حاکم بر مزدها و قیمت ها) نبوده، بلکه درصد بیکاری در مقایسه با آمریکا و دیگر کشورهای سرمایه داری خیلی پائین و در بعضی مواقع به دو درصد هم نمی رسیده است. در صورتیکه امروز تورم زائی و بیکاری که راس نظام سرمایه داری را به سوی یک بحران بزرگ جدی می برد، به خاطر تشدید پروسه جهانی تر شدن سرمایه (به ویژه سرمایه مالی) از یک سو و تک قطبی بودن ساختار نظامی - سیاسی جهان از سوی دیگر، به زودی بعد از گسترش در اروپا و ژاپن تقریبا تمامی کشورهای پیرامونی نظام را نیز فرا خواهند گرفت.

۵- در پرتو شرایط منبعت از جهانی تر شدن سرمایه (و تفوق سرمایه انحصاری - مالی در شکل و شمایل "پنج انحصار بزرگ") تشدید و تعمیق تورم زائی با بیکاری مزمن در آمریکا و کشورهای اروپائی کارگران و دیگر زحمتکشان این کشورها را با بی خانمانی (حراج خانه های مسکونی)، کم غذائی و سوء تغذیه، نبود بیمه بهداشتی، از دست دادن بخش بزرگی از پس اندازهای بازنشستگی و... روبرو ساخته و زندگی معیشتی آنها را بیشتر به خطر خواهد انداخت. ولی این تورم زائی و بیکاری که لاجرم در ماههای آینده، اقصا نقاط کشورهای پیرامونی را نیز در بر خواهد گرفت، کارگران، دهقانان و دیگر قربانیان این بخش از نظام جهانی را با تشدید و تعمیق مشکلات و مسائلی روبرو خواهند ساخت که سال ها شاهد تبعات فلاکت بار آنها بوده اند. این پی آمدها که تعمیق و تشدید آنها ناشی از عملکرد سرمایه آفرینی مالی بخش سرمایه انحصاری - مالی نظام جهانی است، عبارتند از:

۱- تعمیق نابرابری معیشتی در تمام زمینه ها و گسترش فقر مطلق

۲- تشدید پروسه قحطی در شهرها و روستاها و افزایش درصد مرگ و میر از گرسنگی و

۳- وقوع بیش از پیش جنگ های خانمانسوز داخلی و شیوع بیش از پیش اندیشه های پانیستی، ناسیونالیستی از یک سو و عروج و رونق تمایلات شبه فاشیستی امت گرائی و بنیادگرائی های مذهبی و دینی از سوی

دیگر.

نتیجه گیری

در پرتو شرایطی که در بخش جمع بندی توضیح داده شد، راه حل اساسی برای بشریت زحمتکش جهان که قربانیان اصلی نظام جهانی سرمایه هستند، چیست؟ تنها راه حل اساسی برای برون رفت از اوضاع فلاکت باری که نظام سرمایه در سراسر جهان بوجود آورده این است که مردم جهان باید از طریق تشکلات سیاسی محلی و منطقه ای و ملی در همبستگی با تشکلات توده ای در اکناف جهان، نظام و پنج انحصار بزرگ آن را در سراسر جهان مجبور به عقب نشینی سازند. نباید در انتظار سیاست های اپوزیسیون وفادار نشست.

اپوزیسیون وفادار چه در آمریکا (حزب دموکرات) و اروپا (سوسیال دموکرات) و چه در کشورهای پیرامونی اصولا با قبول قدرت سرمایه جهانی اعتبار و احترام و مشروعیت خود را در اکناف جهان از دست داده اند. کارگران، دهقانان و دیگر زحمتکشان جهان باید با همکاری فعالین ضد نظام تشکل های ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری خود را بنا نهند تا از منافع و حقوق خود در مقابل تهاجم سرمایه دفاع کرده و مناسبات اجتماعی حاکم را که شرایط را برای استثمار و غارت و چپاول بیشتر آماده می سازد، نابود سازند.

از هم اکنون شکل گیری و رشد (دی لینک) د رآلمان متشکل از نیروهای چپ (اروپای سوسیال)، گسترش امضاءکنندگان و طرفداران "فرخوان باماگو" (عمدتا متشکل از نیروهای کمونیست، آنارشویست، فمینیست، ضد امپریالیست کشورهای آفریقا، آسیا و اقیانوسیه) و پروزی های اخیر طرفداران انقلاب بولیواری در کشورهای آمریکای لاتین که از نظر تاریخی اولین "حیاط خلوت" آمریکا و قربانیان اولیه نظام فلاکت بار "آزاد" نئولیبرالیسم در ۳۵ سال اخیر بوده اند، نمونه های زنده و جدی از حرکت مردم زحمتکش جهان در جهت گسست و رهائی از محور نظام جهانی سرمایه و ایجاد جهانی بهتر با چشم انداز سوسیالیستی هستند. پایان ن.ناظمی - آبان ۱۳۸۷

پی نویسی های توضیحی

۱- درباره ابعاد گوناگون این توهم ها در سال های ۱۹۷۳-۱۹۴۹، رجوع

رکود و بحران نظام سرمایه داری زمینه ساز رشد انقلاب اند!



کنید به : امین ، سمیر ، " جهانی که آرزوی منیم : اهداف انقلابی در قرن بیست و یکم : نیویورک ، انتشارات ماننتلی ریویو ، ۲۰۰۸ ، صفحات ۲۴ - ۱۷ .

۲ - " پنج انحصار بزرگ " عبارتند از : ۱ - کنترل تکنولوژی های جدید ، ۲ - کنترل منابع طبیعی ، ۳ - کنترل گردش سرمایه مالی ، ۴ - کنترل ارتباطات و اطلاعات و ۵ - کنترل سلاحهای کشتار جمعی ، برای اطلاعات بیشتر درباره پنج انحصار بزرگ رجوع کنید به : امین ، سمیر ، " سرمایه داری سیاست و بی نظمی جهانی " ، لندن ، انتشارات زد ، ۲۰۰۴ .

۳ - تقسیم بورژوازی به جناح های مختلف با خواسته های گوناگون از لحاظ نظری و تاریخی عموماً رایج و مورد پذیرش بوده است . برای نمونه مارکس در اثر تاریخی خود " هیجدهم برومر لوئی بناپارت ، ۱۸۵۲ " ، در کالبد شکافی بورژوازی فرانسه در همان اوان شکلگیری و تکامل اش صحبت از بورژوازی صاحبان املاک عمده (موسوم به " لژتیمیست ها ") و بورژوازی اشرافیت مالی و بورژوازی صنایع بزرگ می کند (رجوع کنید به : مارکس ، کارل ، " هیجدهم برومر لوئی بناپارت " ترجمه باقر پرهام ، نشر مرکز ۱۳۶۸ ، صفحه ۲۴) . همانطور لنین در کتاب معروف خود " امپریالیسم ، آخرین مرحله سرمایه داری " برآمدن بورژوازی مالی را زمینه ساز وارد شدن سرمایه به مرحله امپریالیسم دانست . امروز بخش بندی بورژوازی به جناح های گوناگون ، نفتی ، صنعتی ، مالی ، نظامی و... در کشورهای توسعه یافته سرمایه داری و کشورهای توسعه نیافته پیرامونی برای همگان امری پذیرفته شده و در گفتمان های روزمره به صفحات نشریات گروهی و رسانه های دستجمعی نیز راه یافته است .

۴ - هاروی ، دیوید ، " عدالت اجتماعی و شهر " ، ترجمه فرخ حسامیان ، محمد رضا حایری و بهروز منادی زاده ، تهران ، شرکت پردازش و برنامه ریزی شهری ۱۳۶۷ ، صفحه ۹۲ .

۵ - مارکس ، کارل ، " سرمایه " ترجمه ایرج اسکندری ، انتشارات فردوس ، جلد چهارم ، ۱۳۶۸ ، صفحه ۵۲۹۱ .

۶ - همانجا ، صفحه ۶۸۹۱ .

۷ - همانجا ، صفحه ۱۹۱ .

۸ - برای توضیحات بیشتر برای نمونه ، رجوع کنید به : ویلیامز ، پیتر ، " مالکیت و دگرپرسی ها در بازارهای مسکن و مستغلات " ، نیویورک ۲۰۰۳ و اطهاری ، کمال ، " بورژوازی مستغلات : مدار نامولد سرمایه " ، در مجله " چشم انداز ایران " ، شماره ۴۷ (دی و بهمن ۱۳۸۶) ، صفحات ۴۲ - ۳۸ .

۹ - درباره رابطه مدار اول و مدار دوم در کشورهای پیرامونی مثل ایران ، مصر ، نیجریه ، فیلیپین ، مکزیک و... رجوع کنید به : هریشمن ، آلبرت ، " اعتراف های یک مخالف " ، (در پیشگامان توسعه) ، از انتشارات سازمان مطالعه و تدوین کتاب های علوم انسانی ، تهران ، ۱۳۸۶ .

- ویلیامز ، همانجا (در پی نویس شماره ۸)
- هاروی ، همانجا (در پی نویس شماره ۴)
- یزدانی ، فردین ، " بررسی کارایی سازوکار بازار مسکن در مناطق شهری ایران " ، از انتشارات سازمان ملی زمین و مسکن ، تهران ، ۱۳۸۱ و

- برنامه موجود فقط برای نصف تهران است " ، (گفتگو با پیروز حناچی) ، روزنامه " اعتماد " ، سال ششم ، شماره ۱۵۹۹ ، شش بهمن ۱۳۸۶ .

۱۰ - درباره جزئیات این تغییر در نظام جهانی سرمایه ، رجوع کنید به : ولف ، مارتین ، " سرمایه مالی لجام گسیخته اقتصاد جهانی را بازسازی می کند " ، در روزنامه " فایننشیل تایمز " ، ۱۸ ژوئن ۲۰۰۷ .

۱۱ - فاستر ، جان بلامی ، " سرمایه آفرینی مالی در سرمایه داری " ، در مجله " ماننتلی ریویو " ، آوریل ۲۰۰۷ .

۱۲ - تب ، ویلیام ، " چهار بحران نظام سرمایه داری جهانی " ، در مجله " ماننتلی ریویو " ، اکتبر ۲۰۰۸ .

۱۳ - تب ، ویلیام ، " دوبال عقاب " در کتاب " پاکس آمریکانا : بررسی امپراطوری آمریکا " ، گردآوردندگان : جان بلامی فاستر و رابرت مکی سنی ، نیویورک ، ۲۰۰۴ .

۱۴ - تب ، " چهار بحران نظام ... " ، همانجا - صفحات ۴۵ - ۴۴ .

۱۵ - همانجا ، صفحه ۴۶ .

۱۶ - همانجا ، صفحه ۴۷ و روزنامه " فایننشیل تایمز " ، ۵ آوریل ۲۰۰۸ .



بحران امپریالیسم ... بقیه از صفحه آخر

طولانی " جنگ سرد " (۱۹۴۷ - ۱۹۹۱) مهیا شد . بعد از فروپاشی و تجزیه شوروی و پایان دوره چهل و چهار ساله جنگ سرد ، آمریکا به عنوان تنها ابر قدرت به ویژه نظامی ، بدون یک چالش جدی در راس نظام جهانی سرمایه قرار گرفت . بررسی اسناد و مدارک و آثار پژوهشی درباره آمریکا نشان می دهد که امپریالیسم آمریکا در رشد و تحول خود در تمامی این دوران نه تنها دائماً برای بشریت در اقصا نقاط جهان بحران را زاده کرده ، بلکه خود نیز با امواجی از بحران های گوناگون مثل بحران بزرگ سال های ۱۹۲۹ - ۱۸۳۶ و یا بحران ناشی از جنگ ویتنام در نیمه دوم دهه ۱۹۶۰ میلادی که به اسم بحران " بی اعتباری " معروف گشت ، روبرو بوده است . ولیکن در هیچ زمانی در گذشته ، موقعیت و پرستیژ آمریکا در جهان مثل حالا در معرض بحران بی اعتباری و ناکامی در گستره هژمونی طلبی قرار نگرفته بود .

بحران کنونی امپریالیسم آمریکا را ، دو روند تشکیل می دهد . روند اول ، افزایش بی اعتباری کارکرد بازار آزاد نئولیبرالیسم در سراسر جهان به ویژه در کشورهای آمریکای لاتین ، است . روند دوم ، افزایش تنفر و انزجار نسبت به خشونت میلیتاریسم آمریکا است که بسیاری از متفکرین از آن به نام " جهالت زور " اسم می برند . انتشار روزافزون اعلامیه ها و فراخوان های محکوم کننده علیه آمریکا در واقع نقطه گری ناکامی آمریکا در استقرار هژمونی بر جهان است . طبقه حاکمه آمریکا این تصور باطل را داشت که قادر است به تنهایی بر جهان سیطره و تسلط داشته باشد . ولی بعد از شکست ها و ناکامی ها در افغانستان و عراق بی اعتباری نومحافظه کاران بین مردم افزایش یافته و پروژه جنگ و دیگر ماجراجویی های میلیتاریستی آنها توسط حتماً اکثر مردم آمریکا زیر سؤال قرار گرفته است .

در تاریخ صد ساله امپریالیستی آمریکا ، همیشه طبقه حاکمه آمریکا را دو جناح بزرگ تشکیل داده اند که توسط بعضی از مارکسیست ها و دیگر آزادی خواهان به نام های " دوقلو های سیامی " و یا " دو بال عقاب " معروف گشته اند .

یک جناح که معروف به نخبگان " دستگاه شرقی " است ، به پروژه های تجارت و امور مالی بین المللی به عنوان ابزار اصلی سرمایه تاکید می ورزند و اخیراً



یکم اذعان و اعلام این نکته مهم که بازار آزاد نئولیبرالیسم نه تنها باعث رشد نگشته بلکه به عوض آن به گسترش عدم ثبات دامن زده است. این نتیجه گیری اقتصاد دانان متعلق به صندوق بین المللی پول بود. دوم اینکه سیاست های نئولیبرالی نه تنها محصول یک سری اشتباهات و قضاوت ها نیستند بلکه آنها توسط ایدئولوگ های نظام و منابع ذینفع اعمال می گردند که کشورهای پیرامونی را بیشتر به مخاطره انداخته و در عوض درصد سود کمپانی های فراملی مالی را ارتقاء می دهند. شایان توجه است که این نظرگاه درباره ناکارایی بازار آزاد نئولیبرالی توسط افراد سرشناسی بیان می گردند که کلا سختی با چپ های رادیکال و مارکسیست ندارند.

شرایط فلاکت باری که نظام جهانی بعد از اعمال سیاست های حاکم بر بازار آزاد نئولیبرالی در کشورهای پیرامونی در بند بوجود آورده است، بدون تردید ناشی از وجود و رشد پروسه "انباشت از طریق محروم سازی" است. در روند این انباشت، اقشار مختلف کار و زحمت در این کشورها حتی حقوق و دارو ندار کم خود را در سی سال گذشته از دست داده اند. در این روند، اکثر مردم به خاطر توسعه خصوصی سازی، به ویژه در زمینه های خدماتی (مثل آب و برق، بیمه بهداشت، آموزش و پرورش و...) با وضع فلاکت بار و خطرناکی روبرو گشته اند. این تولیدات و خدمات که قرار بود بخشی از مایحتاج اساسی و حقوق مدنی این مردم باشند، امروز در "بازار آزاد" طبق قانون تقاضا (براساس قدرت خرید) به فروش گذاشته شده اند. در نتیجه مردمان فرودست که اکثریت جمعیت این کشورها را شامل می شوند، به طور فراگیر و سرتاسری از دسترسی به آن تولیدات و خدمات محروم شده اند. نهادهای مالی فراملی (مثل صندوق بین المللی پول) با اعمال برنامه های به اصطلاح تعدیل ساختاری در اقتصاد منجمله تشدید پروسه ویرانساز خصوصی سازی، مردم کشورهای پیرامونی را (از طریق پرداخت قروض سنگین از یک سو و محروم ساختن آنها از دسترسی به رایانه های دولتی از سوی دیگر) قویا از دسترسی به منابع طبیعی و احتیاجات اولیه و اساسی زندگی بی بهره ساخته اند. موقعیکه بحران مالی آمریکا در نیمه دوم سال ۲۰۰۷ آغاز گردید، مارتین ولف نوشت که مردم دیگر حاضر به قبول حرافی های افراد دولت آمریکا درباره فضیلت های بازار مالی آزاد، نیستند. به کلامی دیگر، نهادهای بین المللی

طبقه حاکمه آمریکا با بی اعتباری روبرو گشته و مردم در سراسر جهان به مقاومت علیه هردو خط پرخاسته اند. البته این نظریه به هیچ وجه به این معنا نیست که این دو استراتژی و پی آمدهای فلاکت باری که آنها در سراسر جهان هنوز هم بوجود می آورند، قطع گشته است.

در حیطه میلیتاریسم و جنگ افروزی، مردم آمریکا بعد از هفت سال غلطیدن در جنگ افغانستان و عراق متوجه شدند که چقدر طبقه حاکمه آمریکا و به ویژه نومحافظه کاران حاکم بر کاخ سفید، با ردیف کردن یک رشته دروغ و بهتان از یک سو و انداختن رعب و هراس در دل مردم از سوی دیگر توانسته اند دوباره آنها را فریب دهند. امروزه مردم آمریکا درک کرده اند که آمریکا نه تنها عراق را، "از دست داد" بلکه اوضاع در افغانستان نشان می دهد که دولت آنها دیگر قادر نیست با اشغال نظامی و تغییر رژیم ثبات امپریالیستی خود را مستقر سازد. اعتلای آگاهی در بین اقشار مختلف مردم آمریکا به ویژه در بین کارگران، زنان، اقلیت های نژادی و زبانی، آنها را به این درک رسانده است که ماجراجویی های نظامی، کشور آنها را با ورشکستگی روبرو ساخته و اولویت های داخل آمریکا (مثل بیمه بهداشت عمومی و اشتغال) قربانی سیاست های جنگ افروزانه و توطئه های نظامی گرایانه کاخ سفید در اقصا نقاط جهان گشته است. به نظر نگارنده، درجه شدت این چالش از درون "شکم جانور" تقریباً بی سابقه در تاریخ صد ساله امپریالیسم آمریکا می باشد. هر چقدر زمان می گذرد و بیشتر از پیش دروغ ها و بهتان های طبقه حاکمه برملا می گردد، به همان اندازه درجه نارضایتی ها در بین مردم بیشتر گشته و نتیجتاً احساس تنفر و انزجار در آنها نسبت به طبقه حاکمه بیشتر و عمیق تر می گردد. هیچ وقت در تاریخ امپریالیسم، درجه تنفر و انزجار مردم جهان نسبت به طبقه حاکمه آمریکا به این اندازه مساوی با درجه تنفر خود مردم آمریکا نسبت به طبقه حاکمه کشور خودشان نبوده است. هم در داخل آمریکا و هم در خارج از آن تبلیغات رژیم در مورد اشاعه دموکراسی، حقوق بشر و توسعه اقتصادی در جهان از نظر مردم ادعاهای پوچ، بی معنی و توخالی محسوب می شوند. در پرتو این شرایط می توان اذعان کرد که افول اعتبار قدرت هژمونیک آمریکا حکایت از آغاز دوره جدیدی در تاریخ نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) می کند. در سال ۲۰۰۷، در دهمین سالگرد بحران مالی آسیای شرقی به دو نکته مهم اشاره رفت

در فعالیت های انتخاباتی آمریکا خط مذاکره و دیالوگ با "دشمنان" را تبلیغ می کنند. خیلی از صاحب نظران علوم سیاسی آمریکا، فعالین درون این جناح را که در داخل حزب دموکرات فعالیت دارند، به اسم "لیبرال های انترناسیونالیست" معرفی می کنند.

بال دیگر این عقاب شامل نخبگانی از طبقه حاکمه آمریکا است که قویا معتقد به استفاده سریع از نیروی نظامی جهت استقرار هژمونی آمریکا در اقصا نقاط جهان می باشند. این جناح نیز از دو بخش متمایز از هم - محافظه کاران رئالیست و نومحافظه کاران - تشکیل می شود که توسط نویسندگان و ژورنالیست ها به نام "نخبگان نهادهای مالی غربی" معروف شده اند. بررسی تاریخ تحول پدیده امپریالیسم آمریکا نشان می دهد که طبقه حاکم آمریکا در طول صد سال گذشته از هر دو استراتژی ("خط مذاکره" و "خط جنگ" و میلیتاریسم) برای پیشبرد امر استقرار هژمونی آمریکا بر جهان استفاده کرده است. منتها توازن بین این دو استراتژی بر حسب فعل و انفعالات سیاسی اوضاع داخلی و سیاست خارجی آمریکا دچار چرخش و تغییر قرار می گیرد. نیم گاهی به حضور شخصیت های منتقد و قدرتمند در دو کابینه اخیر ریاست جمهوری (کابینه های بیل کلینتون و جورج بوش) به خوبی خصلت های متمایز این دو جناح درون طبقه حاکمه را نشان می دهد. شخصیت کلیدی در کابینه کلینتون (۱۹۹۱-۱۹۹۹) رابرت روبین وزیر دارایی بود. در کابینه بوش (۲۰۰۰-۲۰۰۴) قدرتمندترین عضو کابینه داند رامسفلد وزیر دفاع بود. با اینکه در پایان دوره اول ریاست جمهوری بوش به خاطر بی اعتبار شدن سیاست های جنگ طلبانه و خشونت های رایج در زندان های آمریکائی رامسفلد به عنوان یک "سپر بلا" به کنار گذاشته شد ولی در دوره دوم ریاست جمهوری بوش نیز کلیدی ترین پست کابینه محول به دیک چینی (معاون ریاست جمهوری) گشت او با اینکه به طور رسمی وزیر دفاع نبود ولی وفادارانه خط جنگ را با تمام جدیت تبلیغ و به پیش برد.

در دوره کلینتون با اینکه از ابزارهای خشونت و جنگ در جهت استقرار هژمونی آمریکا به ویژه در منطقه بالکان و پروسه تجزیه یوگسلاوی سابق استفاده شد ولیکن تبلیغ و ترویج خط مذاکره و کسب "اجماع" با متحدین و شرکای آمریکا جنبه کلیدی سیاست دولت کلینتون را تشکیل می داد. امروزه چه خط اجماع و مذاکره و چه خط جنگ و میلیتاریسم هر دو به عنوان استراتژی های



انداز سوسیالیستی نیست. هدف این سازمان عمدتاً رهائی از الزامات و مقررات بانک جهانی و صندوق بین المللی پول که عمدتاً تحت کنترل آمریکاست، می باشد.

در عوض، سازمان رادیکال تر " بدیل بولیواری برای آمریکای لاتین " (آلبا) نه تنها همبستگی منطقه ای را مثل سازمان مرکوسور تبلیغ می کند، بلکه خواهان دگرذیسی اجتماعی بر اساس اهداف و ایده های سوسیالیستی است. در سال ۲۰۰۷، کشورهای عضو مرکوسور و آلبا موفق به تاسیس " بانک جنوب " گشتند که هدف آن طرح یک آلترناتیو توسعه یافتگی مالی بر اساس گسترش همبستگی بین آن کشورها و رد کنترل و هژمونی واشنگتن است. تعدادی از کشورهای عضو " بانک جنوب " به طور رسمی خروج خود را از نهادهای بین المللی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول اعلام کرده اند. در بانک جنوب برخلاف صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، هر کشور عضو صاحب یک رای بوده و با استفاده از الگوی " بانک توسعه اقتصادی و اجتماعی " ونزوئلا، خواهان ایجاد و گسترش مالکیت کمونی و تعاونی است. این بانک به صاحبان کسبه های کوچک و نهادهای اجتماعی با در صد پائین تر از بازار قرض می دهد. اگر هیئت حاکمه آمریکا به خاطر درگیری های نظامی خود در کشورهای خاورمیانه (عراق و فلسطین و...)، آسیای جنوبی (افغانستان و پاکستان) موفق به براندازی دولت های طرفدار حاکمیت ملی درون " بانک جنوب " نگردد، کشورهای عضو این بانک موفق خواهند گشت در سال های آینده خود را به تدریج از نفوذ و سیطره آمریکا به مقدار قابل توجهی رها سازند.

به طور کلی تغییرات و تحولات سیاسی در آمریکای لاتین در سال های اخیر منجر به سرکار آمدن دولت های چپ و فاصله گیری جدی از دولت آمریکا و سیاست های نئولیبرالی فرامالی های بین المللی شده اند خیلی چشمگیر بوده اند. در سال ۲۰۰۵ کشورهای آمریکای جنوبی (برزیل، آرژانتین، ونزوئلا و...) متجاوز از یک تریلیون دلار به صندوق بین المللی پول مقروض بودند. امروز در ماه های آخر سال ۲۰۰۸ این کشورها به مقدار بسیار پائینی یعنی فقط یک درصد بار قرض های آن نهاد مالی را به دوش خود می کشند. به غیر از " بانک جنوب " دولت های متعلق به مرکوسور و آلبا با همدیگر مذاکره می کنند که یک سیستم پولی منطقه ای را بوجود آورند تا تجارت های دوجانبه با استفاده از

اجتماعی و توده های آگاه خیابانی بیش از پیش در جهت گسست از محور نظام در این کشورها اخیراً شدت یافته است.

احتمال قوی می رود که بحران مالی کنونی (سرمایه آفرینی مالی) که امروز دامنگیر کشورهای مرکز به خصوص آمریکا گشته است، به زودی به کشورهای پیرامونی جنوب نیز سرایت کند. در آن صورت بانک ها و دیگر موسسات مالی بزرگ در کشورهای پیرامونی که عمدتاً صاحبانشان فرامالی های مالی بزرگ هستند، به شکل های جدید ارزش اضافی عظیمی را از آن خود ساخته و بر فلاکت های مادی و اقتصادی توده های مردم خواهند افزود. ادامه و تکرار الگوی تاریخی مبنی بر نفوذ و دخول بخش مالی نظام امپریالیستی در کشورهای پیرامونی، بدون تردید منجر به توسعه بحران های جدید بیکاری، قحطی و گرسنگی و... در این کشورها گشته و طبیعتاً به اوجگیری نارضایتی ها، طغیان ها و شورش های خیابانی دامن خواهد زد. در تحت این شرایط تنها بدیل و برون رفت از این بحران جهانی یک " چرخش اساسی " در جهت تعبیه نهادهای خواهد بود که کنترل اجتماعی را بر روی حرکت سرمایه میسر سازند. حرکت های معین و معلوم در جهت رهائی از نفوذ سلطه بازار آزاد نئولیبرالیستی در مناطق مختلف جهان انعکاس خواست مردم در جهت کنترل اجتماعی بر حرکت سرمایه است. امروزه در کشورهای آمریکای لاتین (ونزوئلا، بولیوی، اکوادور و...) بعد از سال ها حاکمیت دیکتاتورهای نظامی که هدف اصلی اش اعمال مقررات سیاست های نئولیبرالیستی در آن کشورها بود، ما شاهد حرکت هایی هستیم که در آنها هدف اصلی جلوگیری از ازدیاد نفوذ هژمونی طلبانه آمریکا در آن منطقه (که ده ها به نام " حیاط خلوت " آمریکا محسوب می شد) می باشد. اتحاد و همکاری اقتصادی، تجاری این کشورها و تشکل آنها در داخل سازمان " مرکوسور " (بازار جنوب) بدون حمایت آمریکا قدمی مهم در جهت گسست از هژمونی آمریکا است. کشورهای مرکوسور که شامل کشورهای برزیل و آرژانتین نیز بوده و مجموعاً ۲۶۰ میلیون نفر از جمعیت ۷۰۰ میلیون نفری کلبه کشورهای آمریکای لاتین را در بر گرفته و متجاوز از ۴ تریلیون دلار درآمد ناخالص را دارا می باشند، یک توسعه چشمگیر در راستای این حرکت به حساب می آید. سازمان مرکوسور با اینکه یک سازمان منطقه ای ضد گلوبالیزاسیون آزاد نئولیبرالیستی است ولی دارای یک چشم

مالی مثل صندوق بین المللی پول، که تا سال های اخیر حداقل از یک نوع مشروعیت و اعتبار نسبی برخوردار بودند، در عرض یک سال و نیم گذشته (از اواسط ۲۰۰۷ تاکنون) آن ویژگی را به کلی از دست داده اند. امروزه برای بسیاری از مردم بیش از پیش آشکار شده است که دولت های مرکز با داشتن فقط ۱۵ درصد جمعیت شش میلیارد و نیم نفری جهان، ۶۰ درصد قدرت رای را در نهادهای مالی بانک جهانی و صندوق بین المللی در اختیار خود دارند. آگاهی در بین مردم نسبت به بی اعتباری این نهادها به قدری چشم گیر و جهانی گشته است که اخیراً مروین کینگ مدیر عامل بانک انگلستان اعلام کرد که صندوق بین المللی پول اگر دستخوش یک تحول رادیکال نشود، به زودی در " قعر گمنامی " فرو خواهد رفت. به قول معروف آتش آنقدر شور است که آشپز به صدا در آمده است. البته بخش مالی و تجارت جهانی تنها گستره ای نیست که نظام با مشکلات و چالش های فراوان روبرو است.

در زمینه دیپلماسی، پیشنهادهای مبنی بر افزایش اعضای جی ۸ شده است که حائز اهمیت می باشند. تحلیلگر سیاسی روزنامه " فاینشل تایمز " اخیراً پیشنهاد کرده است که از کشورهای چین، هندوستان، برزیل، آفریقای جنوبی و مکزیک دعوت شود که به گروه جی ۸ بپیوندند. در این راستا، رابرت زولیک پرزیدنت بانک جهانی گفت که از این کشورها دعوت می شود که به عنوان سهام دار عمل کنند.

به موازات این نوع پیشنهادات از بالا، نارضایتی های فراگیر در اقصا نقاط جهان به جهت تعمیق نابرابری ها و " جهالت زور " سرمایه (هم در سطح کشوری و هم در سطح جهانی) منجر به رشد جنبش های عظیم اجتماعی و سیاسی علیه نظام گشته است. این جنبش ها تحت تاثیر فعالیت های تشکل هایی چون فوروم اجتماعی جهانی خواهان تغییر در اوضاع هستند و صحبت از احتمال ایجاد " دنیای بهتر " می کنند. فشارهای گوناگون روی دولت های کشورهای پیرامونی (جنوب) نیز در این رابطه حائز اهمیت هستند. این دولت ها از یک سو تحت فشار از بالا از سوی سرمایه داران بومی (که عمدتاً کمپرادور و پیوسته به محور نظام جهانی هستند) می باشند. از سوی دیگر، توده های میلیونی خیابانی از پائین بر آنها فشار وارد می سازند. با اینکه احتمال قوی می رود این دولت ها سر بزنگاه سرنوشت نهائی خود را با مولفه های قدرتمند نظام جهانی گره بزنند، ولی فشارها از پائین توسط جنبش های متنوع



سرمایه داری " "مجله ماننتلی ریویو" شماره ۵ اکتبر ۲۰۰۸.
 ۴ - ویلیام تاب ، " دویال عقاب " ، در " بررسی تحلیلی امپراطوری آمریکا " گردآورندگان جان بلامی فاستر و رابرت مک کسنی ، نیویورک .
 ۵- تبعات گلوبالیزاسیون مالی در کشورهای در حال رشد ، در سایت www.imf.org/research.



تغییر... بقیه از صفحه آخر

زده شود و برای نجات نظام انحصارات فراملی امپریالیستی آلمان، دوحزب بزرگ ، این برادران دوقلو که در ظاهر رقابت باهم، در خدمت نظام بودند، این بار مشترکا در دولت آلمان سهیم شوند تا حداقل در یک دور انتخابات پارلمانی، دولت حاکم باشکلات روبهرو نشده و بدون دغدغه کارش را با تکیه به اکثریت پارلمانی در اوضاع رکود و بحرانی جلو ببرد.

در آمریکا نیز زوری کار آمدن ننوکانها طی ۸ سال گذشته به سرکرده گی جورج و الکربوش که حتا بامعیارهای نظام سرمایه داری آمریکا، بدترین رئیس جمهور لقب گرفته و در زمانی که نظام سیاسی آمریکا مورد نفرت مردم سراسر جهان قرار گرفته ، شکستهای پی در پی حرکت های نظامی و قلدرگری بوش در صحنه ی جهانی، حرکت رو به رکود و بحران اقتصاد آمریکا را دامن زده و باعث رشد جنبش های اعتراضی توده های میلیونی مردم آمریکا گشته بود، به بی اعتبار شدن هیئت حاکمه ی آمریکا انجامید. لذا ضرورت انجام اصلاحاتی و از جمله جابه جاکردن مهره های سرمایه داری در سطح دولتی به وضوح اجباری و ضروری شده بود.

جناح به ظاهر کمتر قلدرمنش و روباه صفت تر حاکم که حزب دموکرات نماینده ی آن است، زودتر از جناح کله خرت حزب جمهوری خواه، این ضرورت را حس کرده و حتا در جریان خیمه شب بازی انتخاباتی دوکاندید ریاست جمهوری، اوباما به مک کین قول همکاری را در صورت انتخاب شدن داد!

دعوت از تعدادی از وزیران و دست اندرکاران حزب جمهوری خواه برای شرکت در کابینه دولت که هم اکنون اوباما در حال تکمیل کردن آن است، نشان می دهد که امپریالیسم آمریکا نیز خطر روند رو

پول های محلی را (با چشم انداز تاسیس یک پول مشترک منطقه ای در آینده نزدیک) رایج سازند . بررسی این فعل و انفعالات نشان می دهد که این تغییرات در گستره های اقتصادی، به ویژه در بخش تجارت بین الملل و تاسیس نظام های مالی و پول مستقل از واشنگتن و ابزار های انحصارات مالی متعلق به آن ، حکایت از این امر دارد که بحران بی اعتباری امپریالیسم آمریکا باعث افول و ریزش پرستیژ قدر قدرتی آمریکا در سراسر جهان گشته و جهان ما را به سوی یک نقطه عطف مهم در تاریخ نظام جهانی سرمایه داری سوق می دهد .

ساخت سرمایه مالی شکل و شمایل زانو وار خود را همچنان رشد و گسترش می دهد . در این پروسه نه تنها مردمان کشورهای پیرامونی جنوب از تهاجم این هیولا رنج می کشند، بلکه کارگران و دیگر زحمت کشان کشورهای مرکز (شمال) نیز مورد تهاجم مستقیم این هیولا قرار گرفته اند که باید کلیه هزینه های " نجات " بانک ها و دیگر فراملی های مالی را تقبل کنند . ماهیت طبقاتی این مدل تقسیم دوباره " بیش از پیش عیان گشته است . قراین چنین حکم می کند که توده های مردم ساکن در شکم این هیولا این بار نمی خواهند مسئولیت و کفالت نجات و اجرای مدل تقسیم دوباره ثروت را بپذیرند . گفته می شود که توهم زدائی توده های مردم نسبت به قدر قدرتی و مشروعیت سیاسی و فرهنگی آمریکا ، نقش بزرگی در سال های آینده در حرکت مردم جهان برای ایجاد جهان چند قطبی ایفاء خواهد کرد .

در تحلیل نهائی باید اذعان کرد که خواست مردم جهان (ابر قدرت افکار عمومی جهانی و یا " وجدان بین المللی ") همراه با فعل و انفعالات متعدد و متنوع در درون بعضی از دولت - ملت های طرفدار استقرار و یا ادامه حاکمیت ملی در مبارزه علیه آمریکای هژمونی طلب به هیچ وجه به این معنا نیست که مردم زحمت کش جهان موفق به استقرار سوسیالیسم به عنوان آلترناتیو جدی در مقابل سرمایه داری جهانی خواهند گشت . بلکه این خواست از آرزو و امیدی نشئت می گیرد که حرکت به سوی ایجاد دنیای چند قطبی را فرصتی می داند که در آن بلند پروازی های نیروهای دموکراتیک ، مترقی و ضد نظام منجمله کمونیست ها و سوسیالیست ها ، رشد و توسعه یابند . والا حرکت به سوی ایجاد جهان چندقطبی که خودش یک نوع جهانی شدن است ، به نوبه خود همانطور که در آغاز این نوشتار به آن اشاره کردیم یکی از بحران های چهارگانه اصلی است که نظام جهانی سرمایه در حال حاضر با آن روبرو است و نگارنده در شماره آینده این نشریه به بررسی آن خواهد پرداخت .

ن.ناظمی - آذر ۱۳۸۷

منابع و ماخذ

- ۱ - مارک انگلر ، " بانک های آمریکای لاتین و استقلال " ، در نشریه " این دوران " ، شماره فوریه ۲۰۰۸ .
- ۲ - جفری فرانکل " چگونه یورو جایگزین دلار خواهد گشت " ، " فایننشال تایمز " ۱۸ مارس ۲۰۰۸
- ۳ - ویلیام تاب ، " چهار بحران نظام جهانی

نزدیک به ۶۰ سال (از ۱۹۴۵ تا سال های اخیر) آمریکا این امتیاز بی نظیر را داشت که دلار به عنوان پول بین المللی بدون چالش و بلا منازع در حرکت باشد . این امتیاز مهم استثنائی نه تنها امروز در بخشی از مناطق جهان از دست آمریکا گرفته شده است بلکه قرض های کلان آمریکا به کشورهایی مثل چین و جمع تریلیون ها دلار در دست " خارجی ها " اوضاع بحرانی را به جایی رسانده است که حتی چاپ اضافی دلار و کاهش در صد بهره دلار توسط بانک مرکزی آمریکا در جهت جلوگیری از بحران مالی ، ارزش دلار را در سطح جهان پائین آورده و در صد تقاضا به دلار را در بازارهای پول به طور چشمگیری کاهش داده است .

اگر اوضاع بدین منوال به حرکت خود ادامه دهد و یک افول جدی تر و شدیدتری در قیمت و ارزش دلار به وقوع بپیوندد خیلی احتمال دارد که " یورو " و یا ترکیب پولی از " یورو " و " ین ژاپن " در ده سال آینده جایگزین دلار که هنوز هم پول رایج بین المللی است ، گردد . از دیدگاه بعضی از مارکسیست ها منجمله ویلیام تاب ، تورم زائی تقریبا غیر قابل کنترل در آمریکا، همراه با افزایش در صد بیکاری ، کسری مزمن بودجه دولتی و هزینه های جنگی و ماجراجویی های نظامی امپریالیسم آمریکا (که فقط در کشور عراق به تریلیون ها دلار می رسد) بالاخره زمینه را برای سقوط امپراطوری آمریکا به عنوان مدیر اصلی دنیای تک قطبی فراهم خواهد



"تغییر" فوق دارد. شاید بی‌هوده نباشد که خاطر نشان کنیم که صهیونیسم بیشتر از آن که در اسرائیل در حاکمیت باشد، در آمریکا مداخله‌گر و فعال است و اگر کاخ سفید مقر زمستانی صهیونیستهاست، اسرائیل به مثابه مقر تابستانی آن باید در نظر گرفته شود!!

اوباما دفاع از صهیونیست‌های حاکم را مکرراً بیان داشته است. معاون ریاست جمهوری اش طی یک سخنرانی علناً اظهار داشته بود که یک "صهیونیست" است. وزیر امور خارجه‌ای که انتخاب کرده از مدافعان سرسخت اسرائیل است. بنابراین انتظار این که او با باعث تغییری جدی در سیاست‌های رژیم صهیونیستی اسرائیل شود، بسیار اندک است و سیاست‌های او در خاورمیانه بیشتر از آن که در کاخ سفید تهیه شود، مقدمه‌اش در تل آویو نوشته خواهد شد!

چهارمین "تغییر" صوری جابه‌جا کردن نیروی متجاوز نظامی‌اش از عراق به افغانستان و احتمالاً بروز جنگ ویران‌گر دیگر در پاکستان است. کما این که حمله‌ی تروریستی ۲۶-۲۷ نوامبر گذشته به چند هتل و مرکز یهودیان در بمبئی (مومبائی)، توسط رسانه‌های تبلیغاتی انگلیس و آمریکا، به پاکستان نسبت داده شد تا به تشدید خصومت بین هند و پاکستان منجر شود، آن هم در شرایطی که رئیس‌جمهور جدید پاکستان در حال بهبود مناسبات کشورش با هندوستان است. اما پس از موضع‌گیری قاطع دولت پاکستان در عدم دست داشتن در این ماجرای تروریستی و فقدان دلایل قوی دایر به مداخله پاکستان در آن حرکت تروریستی، کندولیزا رایس وزیر امور خارجه بوش روانه هندوستان و پاکستان شد تا به اصطلاح، از دو کشور دعوت کند که به همکاری برای مبارزه با تروریستها پرداخته و آنها را به آرامش دعوت نمود!!

پنجمین "تغییر" که بازم ادامه سیاست‌های بوش است اما باتاکتیک مناسبتر، وارد شدن به مذاکره با رژیم جمهوری اسلامی ایران بدون قید و شرط و شدت بخشیدن به فشارهای سیاسی و اقتصادی است و به هر حال گزینه نظامی با توجه به سخنان ماهها قبل وزیر امور خارجه‌اش که چیزی کمتر از تهدیدهای ژنرال‌های جنگ طلب اسرائیل نداشت، کماکان روی میز باقی خواهد ماند.

بدین ترتیب، "تغییرات" مورد ادعای اوباما در حد "God bless America!" (خدانگهدار آمریکا باشد) باقی

اقتصادی، سیاسی و اجتماعی قرار دارند و جلب هرچه بیشتر آنها به سوی همکاری با نظام. به خصوص که در صورت ادامه جنگ‌های تجاوزکارانه امپریالیستی آمریکا، سیاه‌پوستان فقیر گوشت‌های دم توپ مناسبی هستند که برای نجات از فقر حاضر به ریسک کردن نظامی و مایه گذاشتن از جان خود می‌باشند.

از نظر خارجی، امپریالیسم آمریکا بیش از پیش در صحنه‌ی جهان منفرد شده و از جمله ناشی از مقاومت خلق‌های آمریکای لاتین در برابر مداخلات مستمر بیش از یک قرن آمریکا، بیش از پیش از آن منطقه رانده شده و دیگر آمریکای لاتین "حیاط خلوت" آن نیست. در آسیا با وجود قدرتهای در حال رشدی نظیر چین، هندوستان و غیره، فضای چندان مناسبی برای گرتازی نمانده است. در خاورمیانه نیز به دلیل حمایت بی‌چون و چرا از رژیم صهیونیستی اسرائیل و مقاومتی که خلق‌های منطقه در برابر مداخلات آمریکا در حال انجام آن هستند و علارغم سابقه اسلامی داشتن اوباما که می‌توانست برگ مثبتی برای آمریکا در خاورمیانه به حساب آید، پیش بردن کار نفوذی آمریکا در خاورمیانه، جز با توسل به زور، امکان پذیر نیست. اما آفریقا قاره وسیع و غنی از نظر منابع زیر زمینی و به ویژه وجود میادین فراوان نفت است و مداخلات استعمارگران اروپائی در این قاره باعث شده است تا اروپای امپریالیست، وجهه مناسبی در آفریقا نداشته باشد. بنابراین انتخاب اوباما که اصل و نسب کنیائی از جانب پدر دارد، می‌تواند عاملی برای نفوذ در آفریقا باشد تا بقیه منابع موجود و کشف نشده‌ی آن نظیر نفت و ثمره‌ی نیروی کار ارزان‌اش، این بار با شرکت فعال امپریالیسم آمریکا روانه کشورهای متروپل سرمایه بشود. این کار را کلینتون در دوره ریاست جمهوری اش شروع کرده‌بود، اما ناتمام ماند. هم اکنون در محاصره اقتصادی و سیاسی گذاشتن دولت ضد امپریالیست زیمبابوه با مشارکت امپریالیسم انگلستان، دامن زدن به جنگ‌های داخلی در سومالی و منطقه دارفور سودان، مسلح کردن اتیوپی و چاد، نمونه‌هایی از **تلاش آمریکا برای نفوذ** در این قاره می‌باشند که اوباما وظیفه‌ی تکمیل آن را به عهده خواهد گرفت.

شومین "تغییر"، پیش بردن سیاست محتاطانه‌تر در قبال دولت صهیونیستی اسرائیل است. این "تغییر" صرفاً جنبه‌ی ظاهری به مراتب بیشتری در مقایسه با دو

به زوال خود را حس کرده و برای حفظ خود، رقابت‌های نوع پارلمانی را نامناسب دانسته و همکاری دسته‌های مختلف سیاسی‌اش را توصیه نموده است. اوباما بارها قبل از انتخاب شدن اعلام نمود که او برای سعادت آمریکا کار می‌کند و نه صرفاً برای پیروزی حزب خودش.

بدین ترتیب اولین "تغییر" تلاش برای متحد نگهداشتن ضدانقلاب حاکم در آمریکا است. جالب است که نظر مرتجع‌ترین معاونان ریاست جمهوری تاریخ آمریکا - دیک چنی - را خاطر نشان سازیم که در گفت و گو با خبرگزاری ABC رضایت خاطر خود را از انتخاب وزیران توسط اوباما بیان نمود: "روشن است که من نه رابطه نزدیکی با اوباما دارم و نه از نظر سیاسی با او همراهی هستم. اولیبرال است و من محافظه‌کار. اما فکرمی‌کنم که باقی گذاشتن گیت در پست وزارت دفاع عالی است. من هم چنین فکرمی‌کنم که انتخاب جیمز جونز به عنوان مشاور امنیت ملی بسیار موثر خواهد بود... انتخاب خانم هیلاری کلینتون نیز مناسب است. او بسیار سرسخت و زیرک و کاری است. وزیر می‌باشد که اوباما لازم دارد!!" شاید بی‌مورد نباشد که در این‌جا به وضعیت حاکمان جمهوری اسلامی در ایران نیز اشاره کنیم: برخی از جناح‌های عاقبت طلب آن نظیر غلامحسین کرباسچی دبیرکل حزب کارگزاران درکنگره اخیر آن حزب و آیت الله علی اکبر ناطق نوری و اخیراً علی لاریجانی رئیس مجلس شورای اسلامی، با اشاره به "وضعیت حساس کنونی کشور"، مسئله‌ی ضرورت توافق بر سر کاندید مشترک جناحها در انتخابات ریاست جمهوری دهم و "تشکیل دولت وحدت ملی" را گوشزد کرده‌اند که گرچه هنوز انعکاس چندان در سطح هیئت حاکمه نیافته و گویا جناح حاکم در دولت تحت رهبری خامنه‌ای با نظامی کردن هرچه بیشتر حیات کشور امیدوارند که بتوانند اوضاع را کنترل کرده و مانع شوند که شیرازه کارهای حاکمیت آنها از هم بگسلد، اما با بدتر شدن اوضاع سیاسی و اقتصادی کشور و رشد نارضایتی‌ها در میان مردم، ممکن است در سال آینده مسئله‌ی "دولت وحدت ملی" در سطح هیئت حاکمه جدی‌تر مورد بررسی قرار گیرد.

دومین "تغییر"، انتخاب یک سپاه‌پوست دو رگه به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا است. این انتخاب هدفی دوگانه را به همراه داشت: از نظر داخلی می‌توانست امید واهی در میان سیاه‌پوستان آمریکا ایجاد کند که در شرایط بسیار ناگوارتری نسبت به سفیدپوستان از نظر



جنبش اعتراضی سراسری علیه حاکمان یونان

در مرکز آتن برگزار شد. بار دیگر نیروهای ویژه پلیس به آن حمله کرده و ۸ نفر را دستگیر نمودند. مقاومت و مبارزه جوانان ساعتها ادامه یافت... اکنون ۷۵۰ مدرسه و ۱۸۰ دانشگاه و کالج تکنیکی توسط جوانان اشغال شده است و تظاهرات جدید برای روزهای آینده سازمان داده می‌شود.

این مبارزات یادآور مبارزات دانشجویان در مه ۱۹۶۸ فرانسه است که ارکان رژیم امپریالیستی فرانسه را به شدت لرزاند و با خیانت رویزیونیستها و رفرمیستها جنبش دانش‌جویی که می‌رفت با جنبش کارگری پیوند خورده و به قیام سراسری تبدیل شود، باشکست مواجه شد و پلیس فرانسه بی‌رحمانه به قلع و قمع جنبش دانش‌جویی پرداخت. اما پژواک این جنبش در اکثر کشورهای اروپا شنیده شد و نظام امپریالیستی از آن تاریخ به بعد دیگر نتوانست حقانیت خود را در نظر مردم به اثبات برساند و روز به روز منفورتر و منفردتر گشت.

گرچه در دفاع از مبارزات توده‌ای اخیر یونان، در ایتالیا و فرانسه تظاهراتی تریب داده شد، اما علاوه بر بحران سختی که دژ پیوسیده نظام سرمایه‌داری امپریالیستی را به شدت تکان داده و وضعیت معیشتی مردم روز به روز بدتر شده است، هنوز با تاسی از حرکت اعتراضی مردم در یونان، حرکت قابل توجهی در مقیاس اروپایی علیه وضعیت موجود صورت نگرفته است. اما با تعمیق رکود و تداوم بحران می‌توان امیدوار بود که توده‌های هر چه بیشتری از کارگران و زحمت کشان در اروپا وارد عرصه‌ی اعتراض و نبرد با حاکمیت زالوصفت سرمایه‌داران گردند.

در ۷ دسامبر ۲۰۰۸، رهبری حزب رنجبران ایران در پیام کوتاهی به دفاع از مبارزات حق طلبانه جاری جوانان و مردم و نیروهای سیاسی رادیکال و کمونیست در یونان پرداخته و پیام زیر را به "سازمان کمونیستی یونان" ارسال نمود:

رفقای گرامی،

تیراندازی وحشیانه پلیس ویژه در مرکز آتن و کشتن نوجوان ۱۵ ساله ای بار دیگر به روشنی نشان داد که "دموکراسی نوع اتحادیه اروپایی" چیزی جز بیان دیکتاتوری سرمایه‌های انحصاری فرامی نیست.

حکومت نئولیبرال کاستاس کارامانیلیس مسئول مستقیم این حادثه‌ی اندوهناک است.

ماقویا به این عمل کرد بربرمنشانه پلیس یونان اعتراض کرده و از مبارزات به حق مردم و نیروهای انقلابی و دموکراتیک علیه دولت یونان، پشتیبانی می‌کنیم.

پیش به سوی پیروزی این مبارزات!

شنبه شب ۶ دسامبر ۲۰۰۸، یک نوجوان ۱۵ ساله در وسط شهر آتن پای‌تخت یونان با شلیک گلوله توسط یکی از نیروهای ویژه پلیس کشته شد. حاضرین در محل این جنایت، به رسانه‌های همگانی گفتند که هیچ دلیلی و اتفاقی برای چنین رفتار خودسرانه پلیس وجود نداشت. دولت دست راستی نئولیبرال کارامانیلیس نخست وزیر یونان، به جای معذرت خواهی و دستگیری پلیس خطاکار و سپردن وی به دادگاه، در مقابل خواست مردم ایستاد. امری که باعث خشم بیشتر مردم و به ویژه جوانان دانش‌جو و دانش آموز گشت.

در عین حال نارضایتی کارگران و معلمان از وضعیت ناگوار زندگی شان که در اثر رکود اقتصادی و بالارفتن بهای لوازم اولیه زندگی روبه بدتر شدن است و کاسه صبرشان به جوش آمده، در اعتراض به این عمل خودسرانه‌ی پلیس رژیم حاکم بر یونان، دست به اعتراض و اعتصاب و راهپیمایی زدند و خواستار کنارگیری وزیر کشور شدند.

"سازمان کمونیستی یونان" (KOE) طی اعلامیه‌ای نوشت: "حکومت یونان مسئولیت سیاسی کامل قتل نوجوان ۱۵ ساله را دارد... حکومت مثنی آدم کش را مسلح کرده و به آنها آموزش داده است که "شما جزو دولت بوده و کسی حق دست درازی به شما را ندارد. شما بر فراز قانون قرار دارید".

در ۷ دسامبر ۲۰۰۸، "سازمان کمونیستی یونان"، ائتلاف رادیکال چپ (SYRIZA)، تمامی سازمانهای چپ (به جز حزب کمونیست بی‌شرم یونان...) با شعار "سرنگون باد حکومت قاتلان و دزدان!" در این قیام شرکت کردند.

این سازمان کمونیستی در هشتمین اعلامیه‌اش در توضیح تداوم اعتراضات در ۱۸ دسامبر نوشت: "در ۱۷ دسامبر، دانش‌جویان و دانش‌آموزان دبیرستان بعد از اشغال دانشگاه و دادگاه درموردی با صدها جوانی که دستگیر شده بودند، خواستار آزادی فوری آنان شدند. در حومه آتن تعدادی از خیابانها و اتوبانها را بستند. ائتلاف رادیکالهای چپ در همان روز در یک دوجین از شهرها، تظاهرات را عملاً در سطح ملی پیش برد. شعار آنها: "میلیاردها برای بانکها - گلوله برای جوانان!" و "بگذار آنها را سرنگون کنیم!" بود. خشم جوانان و توده‌های وسیع در حال اوجگیری است.

در ۱۸ دسامبر تظاهرات عظیمی با شرکت دهها هزار نفر از جوانان، معلمان و سازمانهای چپ

خواهد ماند که معنای درستش "ما برای نگهداری از منافع و نظام انحصارات فرامی آمریکا انتخاب شده‌ایم و از آن پاسداری خواهیم کرد" است تا هیئت حاکمه‌ی این کشور برای حفظ سرکرده‌گی اش بر جهانیان به تلاش ادامه دهد، غافل از این که زنگ هژمونی زدائی آمریکا مدتهاست که به صدا درآمده است و غروب هژمونی آن بر جهان چندان طول نخواهد کشید و بحران همه جانبه‌ای که هم‌اکنون در میان آن دست و پا می‌زند، گواهی است بر این مدعا!

روند عمومی نظام جهانی سرمایه در راستای چندقطبی شدن حرکت می‌کند و قدر مسلم این است که جهان سرمایه‌داری تک قطبی به مفهوم دقیق کلمه و بدون رقابت بین انحصارات فرامی و کشورها یا بلوکهای امپریالیستی، امری ناممکن است و در تاریخ چنین وحدت باثباتی در سده‌های اخیر روی نداده است.

اما تغییر واقعی در گرو سرنگونی نظام امپریالیستی آمریکا و کسب قدرت توسط کارگران و زحمت‌کشان می‌باشد که در شرایط کنونی و با ضعف نیروی پیشرو طبقه کارگر و فقدان حزب واحد رهبری کننده‌ی آن طبقه، این فرصت به حاکمان امپریالیست داده شده تا بتوانند با ترفندهای مختلف و شیره مالیدن بر سر مردم، هنوز رای آنها را به دست آورند و بر حاکمیت سرتاپا ننگین و دروغین و در عین حال ضدبشری خود ادامه دهند.



بجز نوشته هایی که با
امضای تحریریه منتشر
می گردد و بیانگر نظرات
حزب رنجبران ایران می
باشد، دیگر نوشته های
مندرج در نشریه رنجبر
به امضا های فردی
است و مسئولیت آنها با
نویسندگانشان می باشد.



به تارنما های اینترنتی حزب رنجبران ایران مراجعه کنید و نظرات خود را در آنها منعکس کنید!

<http://www.ranjbaran.org/>

از سایت زبان های خارجی (انگلیسی - آلمانی) حزب رنجبران ایران دیدن کنید!

از سایت تلویزیون آزمایشی رنجبران دیدن کنید و برنامه های اینترنتی آن را مشاهده کنید!

http://www.ranjbaran.org/01_ranjbaronline/

<http://www.ayenehrooz.de/>

http://www.ranjbaran.org/01_english

<http://teleranjbaran.wordpress.com>

<http://www.karegari.com>



بحران امپریالیسم آمریکا : شکست و ناکامی در هژمونی طلبی

کوبا در دریای کارائیب گرفته تا کشور فیلیپین در آسیای جنوب شرقی - برای اولین بار به عنوان یک کشور امپریالیستی در صحنه سیاسی و نظامی جهان مطرح گشت . در جریان جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) با انتقال مقر مالی جهان از لندن به نیویورک و جایگزینی دلار آمریکائی به جای پوند انگلیسی به عنوان پول رایج بین المللی شرایط همه جانبه برای تحول و عروج آمریکا به قله سرکردگی کشورهای امپریالیستی مرکز (غرب) در سال های جنگ دوم جهانی (۱۹۳۹ - ۱۹۴۵) دوره

گرفته اند . در این شماره، پیشینه و ابعاد مختلف بحرانی را که امپریالیسم آمریکا (شکست و ناکامی در هژمونی طلبی) در حال حاضر با آن دست و پنجه نرم می کند ، توضیح می دهیم .
پیشینه شکلگیری و رشد بحران و ناکامی در سیاست های امپریالیستی آمریکا به دهه اول قرن بیستم زمانی که آمریکا مقام و موقعیت یک کشور امپریالیستی را کسب کرد ، می رسد . در سال های ۱۸۹۹ - ۱۹۰۱ ، آمریکا با پیروزی نظامی بر امپراطوری اسپانیا و تسخیر بخشی از مستعمرات آن - از کشور

در شماره های گذشته این نشریه شرح داده شد که نظام جهانی سرمایه در راس آن آمریکا با چهار بحران مهم و اصلی روبرو است . این بحران ها که طبیعتاً در رابطه تنگاتنگ با هم هستند ، عبارتند از :

- ۱ - بحران مالی (سرمایه آفرینی مالی)
 - ۲ - بحران منابع ، بویژه غذا
 - ۳ - بحران امپریالیسم آمریکا
 - ۴ - بحران شکلگیری قطب های جدید در درون نظام
- تاکنون در "رنجبرماهانه" ، چند و چون بحران های مالی و غذا مورد بررسی قرار

"تغییر" ، اما در کدام جهت!؟

گرچه مبتکر این امر قبل از آن که هیئت حاکمه ای آمریکا باشد ، هیئت حاکمه ای آلمان بود که در شرایطی که کفگیر پارلمانتاریسم چند حزبی نظام آن به ته دیگ خورده و احزاب بزرگی نظیر حزب سوسیال دموکرات و حزب دموکرات مسیحی آلمان اعتبار خود را در میان مردم بیش از پیش از دست داده و احزاب چپ در حال قدرت گیری بودند و جنبش کارگری و توده ای علیه حاکمان استثمارگر آن در حال رشد و شکوفائی بود، زمان آن رسید که پرده ها کنار

اسم رمز "تغییر" را از نزدیک مرور می کنیم :
در درجه اول مهمترین "تغییر" کمتر شدن فاصله و تضادهای دو حزب دوقلوی دموکرات و جمهوری خواه بود. چراکه خطر بیش از پیش نزدیک تر شده و بحران و بی اعتمادی مردم نسبت به حاکمان اوج بی سابقه ای گرفته و نظام امپریالیستی می بایستی نیروهای اش را برای مقابله با خطر منسجم می کرد.

با پایان گرفتن انتخابات پرسروصدای ریاست جمهوری آمریکا که با اسم رمز "تغییر" توسط هر دو نامزد ریاست جمهوری جلوه مرموزی یافته و امید کاذبی را در میان رای دهنده گان و حتا بین ملل جهان که از نزدیک این انتخابات را ناظر بودند، به وجود می آورد، بالاخره کوه "تغییر"، موش نحیفی زائید و با انتخاب باراک حسین اوباما، درب قلعه ای سرمایه نوآلبرالیستی آمریکا بر همان پاشنه سابق با مختصر چرب کردنی برای جلوگیری از فریج فروچ آزار دهنده اش، چرخید.

دیدگاه : بحران مالی نظام جهانی سرمایه ! - بخش دوم

های ۱۹۳۶ - ۱۹۲۹ در جهان سرمایه داری به وقوع پیوست ، در دوره ای اتفاق افتاد که جهان ما به طور موثر و جدی یک جهان چند قطبی بود که در آن حتی یک قطب (اتحاد جماهیر شوروی) به طور رادیکال موفق به گسست از مدار نظام جهانی گشته و دوره شکوفائی توسعه و پروسه صنعتی شدن خود را می گذراند و به کلی از بلایای بی خانمانی ، قحطی و تورم و بیکاری که گریبان گیر

شدیدا ناتوان و بی اعتبار ساخته است . آیا این بحران که به عقیده بخشی از اقتصاددانان فراگیرتر و جهانی تر از بحران بزرگ سال های ۱۹۳۶ - ۱۹۲۹ است ، می تواند سرآغاز بحران خود سرمایه داری جهانی به عنوان یک نظام باشد ؟ در تدارک جواب به این سؤال کلیدی باید به چندین نکته اشاره کنیم :
یکم اینکه رکود و بحران بزرگی که در سال

بحران مالی : " سرمایه آفرینی مالی "

بحران مالی که دامن راس نظام (آمریکا) را گرفته است ، مشکلات عدیده و مهمی را به بار آورده که به تدریج با گذشت زمان به سراسر جهان سرایت خواهند کرد . این بحران حتی اگر موجودیت کل نظام سرمایه را به زیر سؤال نکشیده باشد ، بدون تردید بخش اصلی اقتصاد دنیای انگلوساکسون را

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر :

ranjbar@ranjbaran.org

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :

ranjbaran@ranjbaran.org

آدرس عُرْفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org